

122
عبد الله بن عبد الله

B. L. Ms.

No. 124

Gradinayah





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بعث في كل زمان
رسولا من جنسهم ولسانهم
وخلقهم من طينهم وخلقهم
من نساءهم وخلقهم من
أرضهم وخلقهم من
ماءهم وخلقهم من
نارهم وخلقهم من
هواهم وخلقهم من
أشجارهم وخلقهم من
كل شيء



امير المؤمنين عليه السلام

وقال له المجيد وقال له الكبر الى عظيم الما قري على كس
امير المؤمنين على فريته الطاهرين - ايشيف مثل الص
عبد به بن منصور القوي بعد ارمط الله قصص اعاد وبع
برايحه طلع شد ارجوه فانت حضرت رسول النعمان
از امور وافر در من فانت نفعين حضرت و الامير المؤمنين

و انهم المنصور سلام الله عليه و آله و بعض من اراد مناوره بدو لاجب اسير المصطفى
 از شجره تنازع صحابه و اختلاف ايشان به اختلاف ميقات و بدقت
 آن حضرت خواست که رساله زيبه که جامع امور مذکور باشد خاتمه يک
 نظر آرد و چون چنين چيزي در سر رواني مکناني و دور و ايات کتب مذکور
 بعبارت عربي و در خاتمه عاشر غريب را از ان خطي اخذ نصيب گشت و چون
 بزبان فارسي نوشت تا پاي زبانه طالب را از علمه اين سه لست مطالب
 در باب المستعان عليه السلام با نيت تير و از خنده البان عليه السلام و السران
 که گفت روزي ملازمت حضرت رسول صل الله عليه و آله رفقه از او آن
 داشتم که آن حضرت را دعوت طاقت کنم بواسطه امری که من داشتم
 چون بدر دولت مراي حبيب العالمين رسيد قصد دروني کردم
 سوز در يار و مردم که دخته الکلي نزد آن حضرت نشسته و قدم بر نشستم

براسط آن که از آن حضرت شنیده بودم که هرگاه آنچه نزد من حاضر شد
نماز حضرت شریف به چهره میل علیه السلام در بعضی اوقات بصورت وجه کلانی
می نمود بنهار تیره بمنزل خود شدم در راه شرف ملازمت آن بزرگوار
رسیدم چون چشم آن حضرت بر من افتاد و خود مرا این اقبال بر من
بینی از کجای می آید ای برادر من گفتم از پیش رسول خدا باز فرمود که هفت غنچه
یعنی چهار رختی نزد آن حضرت گفتم بر آن که حاجت روا می آید حاجت
بی حاجتی رفتم بودم چون دیدم که در حقیقتی نزد آن حضرت بود باز پرسیدم
باز آن حضرت فرمودند که یا خدایا بر من می نشاندی باز پرسیدم که
علی بن ابی طالب چه نسبتی با منی ای خدایا بفرموده و با من شایسته ای از برای من
به من پس پرسیدم که خدایا منی بر من است بعد از رسول الله علیه السلام
بعد از آن گفتم و ملازمت آن حضرت بدر بر اعیان صاحب امری

برده برداشته امیرالمؤمنین علی د اعلی شده سلام کردیم که در مجلس
 می گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته امیرالمؤمنین علیه السلام
 و این کس رحمتی گفت آن کس را که امیرالمؤمنین بنیستان این نام
 خود را این اسم خود را از آن کس پرسید برستی درستی که تو حق را در آن
 با و از همه مردان به از آن جمله کلینی برخاست امیرالمؤمنین بجای ایستاد
 بسیار که آن حضرت را در آن خود نهاد و در جوار آن نشاند
 به از آن امیرالمؤمنین فرمودند اعلی الله به من اعلی شدم و در آن حضرت
 ششم فرمودی که آن مردای به از آن از خواب بیدار شد و برآمد
 امیرالمؤمنین که بسته قدم از شادان شد و در آن مجلس
 خدمت رای بنی از آن که برگرفتند مرا امیرالمؤمنین فرمود که
 رسول خدا از آن در جبهه کلینی آن سر در زد و زد که آن حامل بود

پیشینه آن حضرت را از حد و امر خود و سلام کردن جواب سلام
دادن جبریل بنوانند که را جایز بود و در پیش رسول الله علیه السلام
از خود و آنچه که علی است عیسی که الله تعالی قبل از آن که
این کار را در این آیه جبریل قبل از آنکه از خدا امری بر او نازل
از خود علی این آیه الله تعالی که الله تعالی می مبارک و مبارک و مبارک
که سلام کردند بر تو که الله تعالی پیش از آن که سلام کنند بر تو قبل از آن
و بحسب برستی که جبریل آنچه کرده از پیش خدا کرده و امر کرده پس برود و گاه
قبل از آمدن تو این که خلق سلام کنند بر تو بر نهی که جبریل بر تو سلام کرد
و واجب کرد انتم بر کافران پس این را بر مردم فراموش نمایند و الله تعالی
بعد از آن رسول الله فرمود یا خدایه است یا خدایه است یا خدایه است یا خدایه است
یا رسول الله الله الله است یعنی بخدا سو کنید که مرا ای علی و جبریل شنیدم

پس آن حضرت فرمودند که اگر این بسمت نمی دهم جبریل نمی برساند
 شنیدی از من در جبریل چه از این از این شنیدی برآمد و بگری
 اینکایت را آنچه ماورد بودم می رساندم تا آن که روزی جبریل آمد
 پرسید که تو جبریل را دیده و داد از او شنیده آنچه می گویی که می بینم
 جبریل را در او شنیدم آنچه گفته ام و می گویم پس عرض کرد که یا ابا عبد
 رایت دوست عجب در خبر آمده که چون من از این برآمد سال گذشته
 هجرت و قیام جبریل بخیر حضرت رسیدم آمدم گفت که السلام
 رسول الله العلی الاعلی بنبراک السلام و بمرکز ان حج و حج بالنبی علی
 علیه السلام سلامت می رساند که اسباب مردمان خود زیارت بیت الحرام
 در بعد از آن آیه کریمه و اذن فی الدنیا حج تا آخر آیه بر حضرت خوانده
 که خسته نمی گوید که من به شرفی از این قوم اوسیه من مردم الانبیا

کمال و اتمام دینی که اورا بجهت آن بی فرستاده بودم و اعلیٰ بی
خوابی و مشیاع باست خود در ساینده نماندنی که بود این
کمال و اتمام رسد در فریضه ربانی مانده کی فریضه و دیگر فریضه
و باید که نعم خود برسانی این که سر ارض خود در اعلیٰ غنی که ارم ارمی
نهاد برین و بیع او امری بسیار بعد از فریضه رسول خود به ازان حضرت
امر فرموده که تا نماند این نه اکتفا سافل اعلیٰ را باین که در سینه
حضرت رسول است عازم حج انبرابر الحی بنی خواستند که مروان را
و بیلمنم یک حج بیدمانستی شود از برای مروان آخر از ان
که چون اخیر انشرفت با آنکه صحت اسلام رسیده بود این خبر
و انزل هر که از اهل اسلام قدرت آمدن بود خود را بطاعت
رسانده و خود زیارت بیت الله شد و مشغول است که در اهل

از وی که با آن حضرت توجه کرده اند از میان هزار مرتبه و فرمود
 سادی عدد اضلاع موی که حضرت موسی علیه السلام بر او خود را
 بیت گرفته بود و آن رقم بیت را گشتنای کمال و مامری شد
 و چون حضرت رسول مزبور کشته شد آن امام حضرت امیرالمؤمنین
 ایشان سید ازین توجه فایده اند چون حضرت پیغمبر را یک
 امیرالمؤمنین از جانب ایشان نزدیک رسید و آن حضرت از
 او بی خلیفه احوال را چنانکه بنظر او رسید و آن حضرت
 امیرالمؤمنین چنانکه رسید و آن حضرت از آن حضرت
 غالب شده یکی از ملازمان خود را به جانب بر او پیش کشید
 ملازمان آن حضرت شد و وقتی رسیدند که آن حضرت بکوشش

چون بلا زنت آن حضرت رسید بعد از ادا ای حجت و عبادت
و اخبار از امور و احوال خود و از عجز خود و بلا فائدت خود
کمال سرت هست داده پرسیدند از چوکی احرامی که امیرالمومنین
حضرت امیرالمومنین فرمودند که با رسول آمد چون از شما و است
احرام می رسیده بود من احرام بنیابت خود برنت نهادم
چون گفتم اللهم ایاک اذکار فیک و الیک بری که رانده آورده ام می
بیند است آن حضرت فرمودند که اما اگر گفت هست است
بدان دانت شری فی حقی و مناکل و در پی منی بدیه که سر آورده ام خود
گفت و شش بدیه است و در شریک منی در چمن مناکل من
در پی من بعد از آن فرمودند که با احرام خود باش بر چمن خدای
و من عمل نما در آوردن اشیا بسوی من ممتنع نیستم در مکه نشاء الله تعالی

و این آن حضرت کرده میان شکر خود مراحت نمودند در پیش
در میان قوم مسمی در پیش خیمه اندازان محل که در میان ایشان گشته
رفته بودند بجز مبارک ایشان پسند نیاورد و بباب خود فرود
آمد تراچه برین است که اسبابی را که هنوز زنده است حضرت
رسالت رسانیده به این قوم در پیشانی می رسد از اول این بر سر
نموده و بدوم و بعد از آن آن اسباب را از آنها میبرد
برشزان محل فرود نموده مکه نشسته چون اهل مکه شدند آن قوم هرگز
نمیبردند علی علیه السلام فرمود که منادی ندا کند که ایها الناس اعرفوا
انکم عن علی ابی طالب فخرتم فی ذات الله فاعلموا ان فی ذلک
چون مردم کمال خود را در آن حضرت با سیرت و سیرت زبان ایشان
بستند اما نتوانستند از این است از بدو اتفاق و دوستی از اسباب

چون که دمی از سنان که با آن حضرت آمده بود در سینه می
گذاشته بودند و از آیه که در پیش منج با لحنه ای میخندیدند
نزد آن حضرت انگشتان بر که بر دهن خود میزدند و فرمود
فرمودند که داخل ششده درج باین شیخ الیوم القیامه بعد از آن فرمود
که سنا دین خاکنه پس امروز امرضه احوال است که هر که سینه می
گذاشته باشد باید که امروز عمل شود و احوال کرده خود را از وقت احرام
وقت احوال عمره منقطع نماید و هر که شوق بدی کرده باشد بر احوال
بانی باشد و در آن وقت که آن حضرت این فرمودند که بر سر برده
بودند چون این را گوش مردم سینه بعضی احوال کرده و بعضی
بعضی از آنکه احوال کردند بعد از آن که تا دیگر از آنرا بخود در احوال
نزد آنکه گفتند که ششم می آمد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

انشت اخرا شد بنی زود لیده بود و غبار اود با نهم و باروم و بار
 مغارت کرده و جانها می گزید و پیشیم و عقب من تا هم و در آب غل
 جناب ارسه می کشید و باشد که متوجه غفات شرم و اشال
 این خان با جمعی که اعلای آن حضرت کرده بودند می کند و اما با آنکه
 در غلات ترکیب بودند می کند که بنسبید که ارا اری کند و می
 خود و مرکب آن می شود و قابل این خان عمر بن الخطاب بود و چون این
 کوش آن حضرت رسید بر انشت و دست مبارک خود را می نوی
 و درش خود رسانید و بانگست ایام پس سر خود انداره فرمود
 که کند که بداحیرل ای قوم این جریل است که مرا از فرموده از جانب
 حق سستی خاک که شمار ایامید و مور را هم بد ازان فرمودند که که
 این اری است و دست و صفت کاخ را نشان است ایامی که

ایستم آنچه امروزه استم من بسیار بری بگردم
در احلال شریک می شدم کی از صبح چون آن حضرت را از روی
بافت بر اسطه خلافت آن کرده خلافت گفت با رسول الله پیغمبر
مخصوص چنان است با برای این است آن شخص گفت پیغمبرم
نمایند که امروزه درین خود را از تو استم و این آوردیم بگفتی
پس منی که خلافت کرده عمل شد و جمعی بر خلافت باقی ماندند
عمر و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در کرب فرمودند
لی اراک با عمر و ما گفت پیغمبر چنان است این عمر که می فرمود
تو می چنان حال آن که با وجود منی تا در ده عمر گفت که خدا او که
خلف منی شوم تا تو می از استم این سخن آن حضرت آرزو شد فرمود
که گفت لا اوس منی خیر منی و این سخن صحیح غرضی آورد و درین

خوابی بودند وقت مردن و لهذا انکار برنج منع بقی بودند
و در این خلافت خود نفی خود از برنج منع و مردم را از گردن آن
نمودن می ترسانید چنانچه مشهور است که روزی با یکی بر سر
ابو الحسن متشاکل تا علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و انما
ستد حج الفاضلی ای مردمان و پذیرد زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
حلال بود و می آن مرد و را حرام گردانیدم و هر که از شما کتب آن
روی اخفیت می کند آن مرد و برنج منع است و دیگر نه زن و از آن
تا امروز خلافت در میان است نفی فعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و باید که به نفس منع بالمره الی الحج علی کند و کردی فعل عرفه بکلمه میسم
چون آن حضرت صلی الله علیه و آله حج خود را تمام رسانید و فضا بکلمه
مردم را از این سال حج نمودند و اعلام کردند که این اعمال مستحب است

بعضی خبری که احداث کرده شرکان بود آنها را بر طرف خنجر
نعم ابراهیم علیه السلام را که شرکی از موضع خود برداشتند
که امروز در آن موضع است نقل کرده بود حضرت صلوات الله
برداشتند موضع اصلی خود برداشتند باز چون مردالی اش
گفت که آن مقام را برداشتند موضع آوردند و بعد از آن احداث
یوسف و صاحب فرمودند و بعد از یک روز که اقامت نمودند منزل
باجل مورد نمیکوت منزل شده فرمودند که با محمد و ابراهیم
الهم حسب النعمان بزرگوایان بولوا آسمانم لا یقرن لهما فی الدنیا فی
فیصل الدنیا فی فیصل الدنیا فی فیصل الدنیا فی فیصل الدنیا فی
راکنه و بکنه از زمین که است که نیکو که این آوردیم و این را از این
و این را نیکو که است شانه و لطف الدنیا فی فیصل الدنیا فی فیصل الدنیا فی

کسفی را که پیش از این بودند از امتیاز که شسته منزل است
 حضرت رسول پرستید که یا اخی جبرئیل یا خذ القدره ایست و از این
 چه خبر است جبرئیل فرمود که یا محمد العلی الاعلی فیزاک الله و قبول الک
 منیر الانبیاء الامره عند انفسار اجله ان سخیف علی الله من قوم فهم من
 الطغیون یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم
 و قدر الک یا محمد ان نصیر الی رکت بر قبول الک انفس لانت کس
 علی بن ابی طالب یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم یا ابرهیم
 فی شدة التی ذکر الک فی ای محمد علی است بر سر دی که
 بر سر که سرستاد و پیغمبری از انبیا خود بخوان لا اله الا الله که هم را
 در انقضای اجل او باین که تشریف است خود کسی که جانشین او
 باشد پس آنکه اعانت کند مراد انشا الله که خدا تعالی در قرآن

بیشتر بهستان صدق و دکرده و اما که گفت امر او که کرده
در سخن و تا از ایشان خبر داده آفتاب و نزدیک آن رسید
در تو بوی پروردگار خود در جمع نموده ازین گفت آباد دنیا را
در سخن و تا که یک کعبه کن از برای است خود علی بن
بر که بعد از تو امام و خلیفه و جانشین باشد پس او و منی است
بر است و او است که آفتاب می کند به امر تو در میان است و که
احاطت او کند و این است که که نگردد بعد از آن چهل فرمود
بمهر سخن و تا امر کرده مرزبانان که تعلیم کنی امیرالمؤمنین را به این
سخن و تا از تعلیم نموده و در دست او کنی و بهر سبیل و دست
رسید از امر از خیرت در شرایع و تعلیم کنی با و جمع مردم
از آثار خدا و در میان و او را است فانه من علی ذلک و قول کن

حضرت ابی عبادی فخری که رسیده و دنیا و آخرت ملک علی بن
انصار و دنیا و عقبه و دنیا و آخرت ملک علی بن
کرد و اندک علم علی بن ابی طالب را بر سر انصار کردم از برای آن که
دوستی و باشد و خفیة و باشد بعد از تو چون ایجاب است آن حضرت
از خود و که با حیرل از اسودی که در ایام جلیت حادث شده است
که من این هم خود را جانشین خود کرده ام می ترسم از آن که نسبت از
زدانند مرا در این استخلاف و متفرق شود از آنکه بدنام نصیب
این نسبت با ایرالوئیس چون داخل مدینه شود ما در اینجا می جوییم
بعد از آن حضرت ایرالوئیس را طلب فرموده خلقی مانند و از او
شب و از شب تا صبح در آن خلوت بودند و خبر داده بودند که
آنوقت با حضرت جمع علوم و حکم و شریعت انبیای سابقه و بعد

۲
فرمودند که این خبر مرده و میرزا است از جانب صدای بلند این
حضرت امیرالمومنین و سید المرسلین از پیش آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم این حضرت عاقله را طلب فرمودند و با سید آمدند که از دور
دوبت آورد و عاقله گفت یا رسول الله بطلان خبری نیست که در حق
این حضرت از وی روی گردانند چون عاقله دید که حضرت را خبر
خوش نماند گفت یا رسول الله اگر درین امر خبری صلاحی باشد مرا خبر کن
فرمودند و از آن خبر گفت به ظاهر خبری است و این خبر است که گفتند
که اگر خبر کنیم ترا این امر که واقع شده باید که اخبار کنی پس کسی که اگر اخبار کنی
آمدی این آیه کافی شود یا گفت که من آن خبرم که من گفتم که در این
که پسر و دین بر سپاری پس آن حضرت فرمودند که خبر کن مرا
هر از جانب رو رو کار من که نصب کردم من را با هست جمله

صفای او را علیه خود کرد و اتم بر است خود بعد از خود و بر سبیل و سبک
 بری بسیارم آنچه می نمودست شد از علم و حکم و ایام آن بحری نه
 فخر و ملک فخری بر آن سیر چنان شد از پیش آن حضرت بیرون رفت
 هنوز در آن گرفته بود که این حکایت را بخند رسانید و خندش پیش
 فرستاد و می از این آگاه خند و عیسوی ای بگریختن این حکایت را
 وی گفت بعد از آن بویگر و عیسی خود و جمعی از زین ایشان را
 ازین اخبار کرد و گفت مرقوم را که تا درین باب نماند که اگر این امر
 نشستی بود می بر این طالب ملک ملک قیصر و کسری می شود و این
 و برای می شود و در میان بی کاشم تا آخر دنیا بعد از آن کند که بخند کند
 که اگر علی ملک این امر شود و شاعران قری در زندگانی نخواهد بود پس
 کمال انعام و سعی تمام باید نمود تا این امر را کسب و دامن می بیاید هم شتر

۲۵۲
ایم درین باب شاد و است بسیار می نمودند و هر که نام که نمی شناسید
آن در کبری نبض آن گفته اند آن مختلف شد آنرا مرقه اربابان اود که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را نقل رسانند و در طریق نقل نیز آنجا مختلف نمود
اما آنکه می شناسند می بینیم که چون تعبیر بر شدند رسیدند حیدر نماند که آنجا حضرت
رسالت بنام کرده حضرت را بنام زد پس ایم درین باب هر که خبر
بیاوردند که خلافت این گفته که درین حال جبریل نازل شد گفت که ای
خداوند اسرار الهی الی بعضی از دایره حدیثان بنام است به او نظر است
و حضرت بعضی از اوصاف عرض فرمودند و بایه حالت می نماند که در اقبال ^{الطاهر} بنام
بجای آن بنام الی الله قد صفت فرمود که در آن ظاهر اعدیه فان شد بر ملازم
جبریل و صاحب المونسین الملائکه بعد از آنکه گفت خبر حدیث از آن حضرت بنام
طلب نمود گفت که افغانی سر که می خدای خداوند در آن حال که

ردی علیه السلام کرده ام پس آن حضرت ابدا که میریل اورده بود
 بری خورده اما اندک مطلق گردانید بر آنچه قوم قرار داده بودند
 بلکه آن حضرت دبه از آن از آن منزل که چو نموده است که
 از آن که از انعم می کند زول فرود می رسد چو میریل نازل شد آن
 گریه آورده که فلانک تا که بعضی روح الیک وضائی بصدور کن
 علی ایضا آن شخص پس آن حضرت فرمودند که با میریل چو میریل
 می بینم که قدم می رسد به جایی که اندک در ایام جا است بر آن بود
 می رسد که از ایشان به ادا کند می رسد با آن عم هرگز آن
 توجه برینه شد ندانم که چو برینه رسد حسب الامر الهی
 ابرار الوثن علی علیه السلام را با است نصب کرده اند چو برینه رسد
 قبل از حجت به میل رسد ندانم چو نازل شد در وقتی که چو

از روزه گذشته بود از روی رجز و تهدید و عصمت از کس
از بعد از یک نهار که السلام و قبول گفت ایضا از حول مع از الیک
یک سال نقل گفت رسالت و ایضا یک سال از ان سال بعد
که از نیمی تا هجری که پروردگار و اسلام رسانید می کرد که ای رسول
ایضا نقل شد تو از جانب رب تو اگرسانی پس اطلاع رسالت پروردگار خود
بهم رسانیده باشی و ایضا گفت از ان زمان و برستی که ان
می کند قوم کافران و انی از انی که قصد ملک نو کرده اند و عیسی حضرت صلی الله
و بعد که از ان که بعد از انست و در عید من است و ایضا یک سال
و اگر چه قوم مرا شتم و از ان بعد از انی که عیسی از انی که عیسی از انی
انسان تراست از عیسی که از انی که عیسی از انی که عیسی از انی
و ایضا نقل شد من فرستادم که از انی که عیسی از انی که عیسی از انی

میرزا فریدالدین صاحب دقایق امر کرده میرزا که هم در کسب سال خصلت کی لایق
 بر مردان قبل از آنکه شرفی خدمت برکات نام برده و خود را در پیش حضرت و کسب
 لایق از آن کرده که عباد آن حضرت بود و میبایست قبل از خدمت و در پیش
 آن حضرت را باز کرده اند و آن حضرت بخت راست از اصل طریق میل نمود و او
 را منزل صاحب خود آمد و نشست و با سلطان که در دو آب بود و کجا که در آن
 کجا میسر نمود و کجا که در آنجا بود و خود نیز از قبل از شرف آن حضرت
 آن گاه که میبرد و آن بر آنکه صاحب این است و این است و این است و این است
 و کینه در محبت بر قدم کنین بیک بر ملک عربیه و میبایست که در آن
 که جمیع مردان آن خود را که شرف آن حضرت جمیع از آن است که آن
 که در آن است که اینها میبایست که در آنجا میبایست که در آنجا
 که آن است که اینها میبایست که در آنجا میبایست که در آنجا



الحمد لله الذي جعل في قعره دما في قعره وحل في حلقه ونظم
ركانه واطاع كل شيء على ما يوفى مكانه وقهر جميع خلقه بقدرته وبرهانه
عجبه ليرى محمدا لا يقول يرى السموات ودامى المرحا
في الارض والسموات قدوس سبع رب الملائكة
والروح متقل على جميع من براه شغل على جميع من انش
يخذ كل من العسوس لا تراه كريم قدم صمد ذو انان

[illegible]

ترجع اليه الامور ^{التي} ان الله في اضع كل شئ لغرضه فاعص كل شئ ^{التي} لعينه
 ملك الاملاك وملك الافلاك وصور الشمس والقمر كل جري ^{التي} على وجه السرطان
 وكبر السما على الليل ^{التي} على خفيها ما سمع كل من غيبه ومهلك كل شيطان
 لم يكن له ضد ولا مداد صوره لم يد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ^{التي} وب حديث فضي
 فبعضي من جنسي نوح وديني يوسف وبغضوتي فيضحك على مدني فيضج
 ويسقط الملك ولا حديد ^{التي} في جود على كل شئ في رزق السائل ^{التي} السما ويرزق
 في الليل لا الا الاموال ^{التي} بحكم النذر بحسب الله ما وجعل الحظ ومحبى الامان
 ورسول الجنة النار لا تسكن عيشي لا اضواء صراط المستقيم لا يبرح ^{التي} الطريق
 انهم قاصبون المرقع ^{التي} العطين وروى العائس الذي استخى من كل خلق الله
 ويحس على كل حال الحمد ^{التي} شيرا وشكرا واما على السرور والفرح والسرور
 وادرس به بلاكه كنسب ورسول اسمع كل امره واطيع واما الى كل رضاء سيرا

و استسلم القصار غنم في طاعة و خفا من غنمته فانه امير الذي لا يؤمن كره و
لا يخاف جره اذ لم على نفسي و لعمري و انه شمل بالبرية و اودى الى
خدا اس ان لا ينزل في ربي ف اعد لا بد مني احد و ان عظم جنة لا اله الا الله
قد اعطى ان لم اعطيه ازل الى في طاعة غنمته برسته و قد فعل تبارك و تعالي
السعد من الناس هو انه الكافي الكريم اذ هي الى ايهما الرسول بين انزل اليك
في طاعة ان لم فعل غنمته برسته و انزل اليك من الناس من انزل اليك
في طاعة انزل اليك و انه اسلم لكم سبب جنة الآيات ان يري عليه السلام
من رزاقه يا من انزل فيكم السلام و جعل صلا ان اقوم في ربه للشهيد علم كل صاحب
انزل الى طاعة اني و حسي و غنمي على اني و الامم من ربي العبد مني على
انزل من ربي الى انزل في ربي و انزل فيكم و انزل فيكم و انزل فيكم و انزل فيكم
الى آية في كتاب العزيز انما وليكم الله و رسوله و خدا نزل اليكم تبارك و تعالي

انه وكنتم اشد ورسوله والذين آمنوا الذين يقولون الصلوة وادعوا الى الكوفة وكنتم اشد
 رجل الى حاسب انهم الصلوة وان الكوفة وادعوا الى كبرياء وادعوا الى
 في كل حال وادعوا الى حاسب انهم الصلوة وادعوا الى كبرياء وادعوا الى
 على نيل التفسير وكثرة التفسير من التفسير بالسلام الذين وكنتم اشد
 يقولون سنتم الذين في قلوبهم حسرة وادعوا الى كبرياء وادعوا الى
 غير مرة حتى جعلوا اذناهم وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء
 في العراق من قال منهم النبي وكنتم اشد وادعوا الى كبرياء وادعوا الى
 وكنتم اشد وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء
 عليه السلام وكنتم اشد وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء
 ان ابلغ انزل امالي في كل حال وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء
 من كبر في كل حال وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء وادعوا الى كبرياء

وبعث به برحق الباطل ونجى عنه لاناخذ في الله لو لم لا يم ثم انه اول من ابد
 ورسوله الذي قد سئل الله فيه الذي كان مع رسول الله ولا احد يعبه الله
 مع رسول الله من اجل ان على من كان في قصده فقد فضل الله وقبده
 فقد فضله الله امام من الله ولما جوب الله على احد انكره لانه لم يقبل الله
 الله على الله ان يقبله عن خالف امره فيه ويضرب ضا باكر ابراهيم وودع الله
 فاحضره وان خالفه فقد انا جنته التي قد ودا الحسن والحسين وشاركا
 بل والله يشهد الاولين النبيين للرسلين انما هم افاضوا والمرسلين
 على جميع النوفيس من اهل السموات واهل الارضين في شك في ذلك فافهم
 كذا ايجابة الاول من شك في فلي به الله شك في الكل منه والكل في
 ذلك فلهذا في هذا الحسن في الله به القبول منه على حسناته
 الى لا اله الا هو ما شاء الله من فضلوا احبها فانه افضل الحسنين

واني فمكشيه ان من يوحى منسوب منسوب على من يدقول فما الا
 وان من يزل الخبر في من اسد تاج الملك وقال من اسد على خديته من لم يزل
 فليكن في فسطاط من قدرت اسد و اسد ان خاله فقل قدم جبريتا
 مكشيه ان من اسد اسد الذي ذكره اسد في كنه الجبريت قال تعالى
 عن من يخاله جبريتا على فوطت في خب اسد مكشيه ان من جبريتا
 و فموا آية و انظر الى الحكمة و لا تسبوا من اسد اسد اسد لکم انظر
 و لا يوضح لكم تفسير الا الذي انا اخذ بيده و معصية الى و شاعل نصيب و
 مستحکم ان من كنت مولاه فمذا على مولاه و جبريتي و وصي من جبريتي
 عود جل انما على مكشيه ان من عليا الطيبين من لده بم الشعل الا
 و انظر ان الشعل الا كبر كل واحد مني على من جبريتي لم يغيره حتى يرد اعلى من
 بولاء اسد اسد على خلد و حكا في ارضه الا و قد ادب الا و قد

و قد استلاد قد اوصت الالوان انه قل وانما قلت عن الاله
الاله ليس لبر البرهمن غرضي هذا ولا محل امره البرهمن بعدى لاصد غرضه
این است خطبه که آنحضرت در آنروز بیان فرموده و مضمون این خطبه
بلاغت مشون آنکه بعد از خود شما آنحضرت فرموده اند که پروردگار من را
اعلام کرد که اگر من امروز شما را بگویم آنچه در باب علی بن ابی طالب
رب خود را با نام رسانیده باشم و حضرت علی بن ابی طالب
رسالت آن ضامن خطبش شده از کشته اردو خاندین من خنجه فرود آمد
و خطب من الناس بعد از آن که بگوید ایها الرسول بلغ فانزل
تا آخر مردمان خوانده فرمودند و منظر الناس آنحضرت فی تبلیغ
با نزل آمد یعنی هر که تفسیر کرده ام در تبلیغ آنچه من نازل شده و محل من
این گفتم و نه شمس نازل این را بر استی که میرزا سید محمد

تامل نموده و مرا از جانب رب خود مأمور ساخته باین که مرا استقامت
 درین مقام درینم بر بنفید محسب این که علی بن ابی طالب برادر و دوست
 و جانشین من است بر استقامت من ایم است بعد از من و او را پس
 مرتبه دارد من است نسبت به من الا اندلانی بعدی در اول و اول
 بنفرت در جان مال تا بعد از خدا و رسول چنانچه نسبت این معنی
 است که تامل است و بعد از آن کردید انما دیکم اندر آواز و بر زبان
 جاری که ایند فرمودند که علی بن ابی طالب است که امانت صلو کرده
 و ایامی کرده کرده در حال رکوع مخلصا بوجه الله و فرمودند که علی بن ابی طالب
 از حیرت که منی علی بن ابی طالب است و این معنی است که من سید عالم
 هست و من کثرت نصیب و قنیه هستند که استبداد بسلام و خیر
 پس سجده و تامل در کتاب عزیز و صفت اینان نموده قبول این است

پس فی خود هم بسیار دنیا و بوند عظیم و کثرت ایدای مسکن
 سبب بر دل در پی حق گوهرانایند و او بیستی او مرد است
 در کمال فساد خود و در افسوس نیست و واسطه کثرت لذت و لذت
 و در اقبال محراب او آن که حق سبحان و تعالی در باب آفرینش و مبدء
 برودن الهی و قبولی و قبولی تا آخر این و این چنان بود که ساقی سول خدا را
 می بخشد و در غیبت از برای کثرتی که ازین گفت که غیبت او
 اشال این سخن می گوید اگر کسی ازین بگوید می گوید که ما اکنون در محکم
 می بینیم و اگر بگذرد برویم و قدر خود را می بینیم و انکار نمی کنیم که از غیبت او
 بواسطه آن که او گوش بچرخ و زود و با در کمال است و بعد از آن از حضرت
 که در کثرت این اسمی می گوید که هم این اسم می گوید که
 نام می خوانم و اگر خوانم که می گویم که می گویم که می گویم که

بر یک اشاره می‌نماید که در غفلت ظاهر شود اشاره اینست که یکی بعد از دیگری
 من امر ایشان تنبیه کردم و در بیدارم و جمیع انجرات که بر کشته
 از تنبیه امر و نه ای الهی غفلت و از صبر و اندای منتقل خصم و
 از من الهی می‌شود تا آن که من ترسم آنچه نازل شد و باب علی
 و بعد از آن که با اینها رسول می‌آید الیک من بر یک علی
 تا آخر بران مبارک جاری گردانیده فرمود که ای کرده مرد و بناید که
 است سبحانه و نه ای الهی نصب گردانیده از برای شما ولایت و است
 و اطاعت او فرض کرده اند بر جمیع همسایران و نه ای الهی
 و جمیع اودی حاضر و بر عی و عربی و بر آزاد و بنده و بر صغیر و کبر و
 سید و بر هر که اعتقاد و جدانیت واجب است باشد حکم او
 جاری و او امر و نه ای الهی را نه ای الهی را نه ای الهی را نه ای الهی را

سید
کتاب امر او کند مرحوم من بعد در صدقه و درخت رحمت الهی و شرف
رسول الهی است کسی که نافع او تصدیق کند و قول او است بخون که از برده
بر که اعانت او کرد و شمشیر الدین از آخر تمام او رفتی به الشهدا
و طبع او انقا و الامم برکم من ای کرده مردن بدستنی که این آخر تمام
لرس انماست کرده ام در تمام داین اشاره بود و بوجت غنی آخرت
جعلی اسفنداه و حاصل کلام ام ای مردان بنوید این من او اعانت کند
و انقباده و بعد از او در کار خود مرا حق است و لیسکم و الهکم من بدستنی که
است و بعد از علی علیه السلام و الهماست و الهماست و بعد از محمد و الهی است
و معی که برین لایحه سیریم است و شمار خطاب کرده و سیر که
که بعد از من علی علیه السلام و امام شمس بر رب تا و بعد از این در حق
ذریه من انما از دله علی باشند با مر خدا است تا در دنیا

لا اطلاق الا ما علمه الله ولا سجد الا ما مر به من سجد خیر طلال مست
 تا از اطلاق نکرده اند و در اطلاق سجد چیزی را اگر از اهرام کرده اند سجد
 در استنشاق نبوده و هیچ طلال و حرام را در هیچ اهرام اهل حق در اهرام
 و باز فرموده اند که ای کرده مرد من سجد نه علی نباشد الا آنکه در سجد
 احضای آن مرد کرده و در هیچ طلالی که در سجد علی را در اهرام نیست از اول
 او را که مراد باقی باشد اما عشر بهشت صدوات الله علیه هم در فرمود
 که مراد به هم پس که در سجد سجد افق شد علی بن ابی طالب است
 ای کرده مرد من از بردی او را که در اهرام کرده اند و این که در اهرام
 نشاید بواسطه آنکه کسی که در اهرام سجد است و کسی که در اهرام
 سجد است و کسی که اطلاق اهرام می کند است و کسی که نهی از اهرام
 می کند است و کسی که در امر الهی از اهرام است که در اهرام است

نخست پس او دل کسی است که ایمن آورده بخند و رسول خدا او را
 میست که خدا کرد این نفس خود را از برای رسول خدا و او آن خاکی است
 بر رسول خدای بود در آنوقت که هیچ احدی از جوهر دانه مریدان
 را رفت بر رسول خدای کرد الا او ای کرده مردمان او را افضل خود
 پس چنین کسی بود و او را نصیب داده برگزیده فیقول
 و او را با هست فقد نصروا الله وانه امام من الله و بر کفر خدای غایبی
 که انکار ولایت او نماید فیقول محمد بعد که دو بر کفر مخالفت او را تو را
 و بر مخالفت که مخالفت خلافت او را عذاب کند خدای
 که ان عذاب را نهایی باشد پس بر سید ایروان از آنکه مخالفت او
 نماید که مخالفت او ضلالت و گمراهی است و عذاب و عذاب
 ای کرده مردمان او که که جمیع ششنگار از این دو میل و میل

بشارت داده بودند من ظالم این و سر تسلیم و محبت الم محمد
از اهل هرات و الا رضی من شک فی ذلک هرگاه که
بجایگاه لادلی در شک فی قولی به افتد شک فی کل
و الشاک فی ذلک فلا النار ای کرده مردن حضرت عیسی
مرا از کتم عدم با این فضیلت ظهور آورده بر اهل سنتی که در اصل
و احسانیکه با من قدیم دارد و لا اله الا محمد ان من فضله علی
خدا افضل الکسب صبی من ذکره انی طوی من متعجب منسوب
علی من رد قولی منی را نه هرگاه الهی با من از حق و حق
و متعجب خدا و رسول است سر که در این قول فایده خلافت علی
در خود مذکور ازین امر جری از جانب پروردگار من فرموده
گفت که حق سبحانی و ظاهر موده که مر که دشمن باشد با من بر او

و هر که دوست ندارد علی را پس بر باد است و هر که
 با دوست دارد پس بر سر میزای کرده مردمان را و نجیب است که در
 واقع شده علی است چنانچه می بینیم و تا خبر داده از میمنت این
 که چنانچه علی در طاعت و خجسته ای کرده مردمان را که
 در آن مجید و بر آید آیات او را و نکند و محکم است او در جامع می
 تشابهت او را بجهت اسکنه که می بیند و اندک شکایت او را
 و روشن می سازد معانی او را الا آن کسی که الا صحت او در دست
 و الا آن کسی که او را با لای می بر آید و در ام و الا آن کسی که بشارت
 و بیا لای کشیده و در شورا اعلام می کنیم که هر که اسیر می باشد پس این
 و لای او است و او را در دست و در می است و در الا است و
 و در سنی او از خجسته است و این نازل شده ای کرده مردمان را و بشارت

و طبعی از اولاد او صلوات الله علیه و قرآن قل البکر و سر کدام این دو یکی
 و اینها از هم میگردیدند و خوانده شده آن که بر سر جوش که تریس دارد و شوش
 اینها بر آنرا شده و جوش خود او احکام الهی اند و در این ایام کرده
 مرد و شایسته را آگاه کرد و نام این که من او را گفتم آنچه از جنب پروردگار
 پس نازل شده بود و در میانم شما و شما و شما و شما را و اندر برای شما
 واضح و روشن ختم و آنچه از خداوند تعالی گفته بود و شما که گفتید و شما را آگاه
 می دانم از این که روایت است از ائمه و کتب غیر از این که من علی را و طاعت
 اند و من مرا حدیثی از غیر او بعد از آن است مبارک که خداوند تعالی
 در اینجا برده است و آنچه از مرد و دای مبارک او را برافزایید که آن حضرت
 بعد از آن فرمودند ایها الکسب باصل اخی و دعای و دعای علمی
 خلیفای علی است و علی بن ابی طالب است بعد از علی بن ابی طالب است

والموالی الاولیاء والمطلب علی طاعة النبی عن سببه علیه رسول الله
و امیر المؤمنین امام الهدی و قاتل الکافین و القاطعین المارقین بامر الله
بنی ارجحیت مردمان این علی برادر من است و دومی من عاقل و حکم من
براست و پیش من و تفکیک کتاب الهی و ادعوت گفته است
بحکم الهی می رسد بعد از است و موالی اولیاء الله و مراد است
بطاعت الهی می است از نصیحت الهی علیه رسول الله است و امیر المؤمنین
امام هادی که کشنده کافین و قاطعین مارقین است بامر الله و بعد از آن
که از طاعت الله می رسد و عاقل و عاقل و العاقل علی من اکره و حجة
الله انکم انزلت الاله من لعل و لکین ایانی فی حلیه نصی ای
و اکملت لکم دینکم و انما اکتب علیکم فی کتاب و نصیحتکم و نصیحتکم
و دنیا و اخرت و من غیر الاسلام یا ظن من قبل من و من فی الاخره و من

یعنی در خدا یا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دوستش را
 علی را دشمن باشد و لعنت کن هر که علی را انکار نماید پس شوقی او را
 در خلافت خداوند از آن نزل گردانیدی ایست را اصل که ولی
 این است میان من و باب خلافت او و نصب من او را در میان
 میانه کن که در خلافت علی را بعثت تکمیل مذکبان خود گردانیدی
 و تمام گردانیده برایشان نعمت خود را و از برای ایشان در اسلام
 برگزیده و بان لطفی و کنشی که هر که خستیا کند غیر دین اسلام و بی براف
 آن من از و قبول نیست و آن کس در آخرت از عذاب پاک باشد
 و بعد از آن فرود آید آن حضرت باشد آن کس اهل اسلام و مسلم
 و یا نه فراموشیم به درم نهم نهاده سر حجابی و یا نه نیست نه یکبار
 محبت اعلام و فی النار هم فيها خالدون خلافت منم الله است لازم

بهر دین بینی ای کرده مردمان بدبختی که کامل گردانیده محل سجده
و پیش را الایه است علی هر که افتد آینه با و در خلافت علی بر او خلافت
و آنرا که از صلب او باشند از ائمه باقی صلوات الله و علیه علیهم السلام
از تنم در خود را از این کرده مخالفت علی آنست باشند که هر
اجب علی است که در آنش جنم این کرده معذرت باشند در کارها
و در خ از این تخلف نشود و هر گسی بغیر از این نیست و در هیچ
باب ایشان را یاری کند بعد از آن فرمودند که مگر شما را علی
آنکه از کمالی و انوار کمالی و ائمه در سوره راضیان و انزل الله
رضی الله عنه و ما خطب الله الذین آمنوا الایه و لا نزلت آیه مرجع الایه
بنی ای کرده مردمان این علی بن ابی طالب بنیاری کنند است و در دیگر
از عرش خود در خود کرامی نیست و خدا و رسول خدا مرود از در ارضی

و بعد از آن فرموده منقلب شد و علیه آله که سگش را با من جویا صبر کن
 و الجبال را صلوات الله و بر النبی و آل النبی الهادی العبد بسمک خبری و دو صبی

کل و می منزه خبر از او صبا فرموده کل بنی من صلیبه و در بنی من صلب می
 بنی ای کرده نامس من ضرر من خد است و بجا که گفته برای پول چه است
 و او نمی نفی و مهدی مادی است بنی تا بنیز از بر بنی است و و می بنی بنی
 بر و صبی است و او لا و او اد و صبا از و فریب بر بنی بنی و او و او و او
 و در بنی من از صلب می است بعد از آن فرموده من که می خد و او و او
 ان بنی من اخرج آدم من الجنة بحد فلاح فخطت اعمکم الا انه لا یسعی
 عن الاشیء و لا یزله الا نوح و لا یسعی الا نوح و لا یسعی فی علی و لا یسعی
 سورة و النصر ان لا یسعی فی نصر ال آخره بنی ای کرده نامس من

پس برود که آدم علیه السلام را از نسبت بواسطه حد پس
 بر علی اعمال خیر تا ضایع شود و آگاه می گم شمارا که نفس خیر و با علی الاشقی
 و دوست خیر و علی را الانی و ایمان می آورد و با او انحراف
 نازل شده سوره و الصحره پنج نصی از منبر کفایت که الا الدین انما اوله
 مراد امیر المؤمنین و فرزندان و اهل بیت و با ایشان
 که کشته اندی خداست شدت اند و بگویم راجع علی الرسول
 الا البلیغ المبیح اقرا الله فی فلاح فی الا و انتم سلون فی ای کرده
 با سبب که این ظاهر است که او این امر میازم و می بیند شمارا که می گم
 و نیست به رسول الا بلای پس و سر سید از خدا می خواهد چه باید رسید
 می که از دنیا بروی نزد الله تعالی خدا و رسول اگر در کرده باشد
 از خود و خدا که کشته اندی انما الله و رسوله و کتاب الله می نزل

على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذي انزل من قبل الاله الذين يستنزلون
 النبي الامي الذي يجدهم في النوريت والانييل في برهم
 وينهيهم عن المنكر ويجعل لهم الطيبات ويجرم عليهم الخبائث ويضع عليهم
 الامثال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به وعزروه ونصره واتبعوا
 الرسول الذي انزل من الله اولئك هم المفلحون من قبل ان ينزل من الله
 على ابيارنا ولعنهم كما لعنا اصحاب التبت مما شئت الله الموت
 عز وجل في سلكه ثم في علي بن ابي طالب ثم في ولده الى ايام الهدى
 الذي يفيض اسديع كل من جرت لانا اسديعنا فاصبحنا على
 والي لعنهم الظالمين براديين يايت جنات عدن تمام ان
 لم يكن كنه فريه كنه ياتيهم في القيت الصلوة ازما فريه
 نازل منه على ابي طالب است عليه السلام كما اعطت اذ من احب

حضرت صواب آمد علیهم السلام چنانچه در تفسیر اهل بیت صلوات
 علیهم السلام و آثار ایشان آمده در کربله و النور الذی انزل الله
 این نور علی بن ابی طالب است و او نور است که با نور حق فرود
 آید پس چنانچه آدم علیه السلام و ائمه در هر در یک قبده
 در یک شرف و یک نب و از میان ایشان هر یک عظیمتر
 این هر دو با یکدیگر فرود فرستادند و ایشان را از اصحاب طیب
 با رحمت طاهره چنانچه ثقات در باب روایت کرده اند که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در وقت رحلت فرمودند که اعد
 الی قبری فی طلبی نهائیه قریب مرگم و من آید عازب گفت چه می
 آید و فرمود نهائیه منشی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و نه تموده فرمودند که فرمود و اعد الی قبری غفلت که می

بنو ابراهیم پدر اطلب کرد و بیار و دست آنحضرت را در دست
که او عوالی قریبی ام نکلفت بخدا سر کند بنو ابراهیم الاصل را کس گرفته
آنحضرت را آورد و نزد حق بنیم آنحضرت بروی افتاد و فرمود که
بنا قریبی فی الدیوار الآخرة کان قریبی فی طر آدم و آدم فی الجحیم و کان
فی طر فرج فی السیفه و کان فی فی طر ابراهیم خلیل الله حبس الحی فی النار
و کان قریبی فی طر ایل حبس اصبح للصبح السبع ثم لیل مثل من اصحاب اطلب
الی ارام الطبرات الی صرا الی طر عی اطلب فخره رائه تا و کانت
الطغنه قبل نصفه الی ایل باب فخره صل و بعد از آن فرمود ^{عنه علیه السلام}
در سینه الشان سیدان من یهدی الیه منون الی ان رویم فیه کما
نای که و مردمان زود باشند که ^{عنه علیه السلام} **ان** یهدی الیه منون الی ان رویم فیه کما
مکرده باشند و اینان دعوت می کرده باشند مردم را بهشت

و اجمعت در روز قیامت از رحمت پروردگار عبادان ببردند
و بگردودند که مسکنه الذین فی رسول الله وقت قبل الرسل
ان یست او قبل ان یستقیم علی اعقابهم و من طلب علی عقیبه من غیر الله
یسجنوا فی النار کما ینزلون علی الموصوف بالعبودیت کما ینزلون
من عبده بنی ای که در مودن بدستی که من معلوم و پیش ازین کما ینزلون
ایضا من شد که در اهل بود و در بد و ان که من شد و من شد و ان که من شد
و بر که باز کرده از اسلام کفر خدا ای در ان ضرر نیست بلکه ضرر را
بر ستمی بگردند که ان است و خدا انجا مجازات و کافات نمایند و
من شد که نیکان و صلیب کنند را آگاه می گنم تا که برانکه این است
که موصوف بدست گردیدند **و ان** اولاد طاهر را و که از ان است
و بگردودند که مسکنه الذین لا تقبلون علی اعقابهم فی سخط و عسکرم

عذاب من عذاب است که در آن است و اما اسم بری و اسم از اسم
 و اما اسم نفی الدک الاصل من النار الا انتم اسما ب اسم الصفة فلفظ اسم
 فی صفة نفی ای صفت مردن است که از ید بر خدایتان بواسطه است
 آورده اند که چشم می گردانند و بر سر شما عذاب عظیمی از عذاب
 و برستی که از آن مردن بر و بسته ایم از آن کرده و یاد کنی که کان
 و اما بلیش من من من که در ترجمه از معاشه الدنیا فی اربع الایام
 و در آن صفت الی يوم القیامت قد ثبت امرت بلیغ علی کل
 و ضرر علی کل احد من شئد و لم یسه و له اولم و له اولم و له اولم
 و اسم الغیب و الاله الدل الی يوم القیامت و سجودنا غصبا بالاله
 و است اسم علی الصبر و عند کمال غنایکم لکم ایما الشان فی ریل ملککم
 و اولم من نار و شمس فلا تضلوا فی ای کرده مردن و برستی که

رسیده اند است را بطریق برات در میان او داده اند و در میان
و چنین که رسانیده ام آنچه را که ما می شناسیم و دوم رسانیدن آن از روی محبت
بر غایب و حضور و هر که در مقام حضور و غایب است که بود و این برای
کافه این است خواه آنکه تواند کرده باشند و خواه آنکه نکرده باشند
چون می که رسانیده حاضر و غایب هر که غایب باشد و این خبر را در این
رسانند تا در وقت و زود باشد که این است را که میراث را
است کرده می چسبیده کرده ملک خود سازد و الا لست است
و نزد این حال که شمس کینه خلافت را به شما خواهم برده ام و هر که را
آنچه نزد او آن باشد بدو خواهم رسانیده و بانی آن که به غایب رسانیده
بیاچیز بانی که قدر خود را **کمال** بر این نشان تمام کرده باز نمود
صلی الله علیه و آله و سلم و این است که غرض از این است که هر کس که

عید خیر بحیث بر الطیب و ما کان الله لعلکم علی النیب یعنی
کرده مردمان به شایسته آن نیست که نگذارند شمار ابراهیم خردی که شمار آن
انقدر است که بحیث از طیب ظاهر شود و پاک از ناپاک و باز خرد
مسکته النبی من امیه الله و الله من یلکما بکریه و بعد اعلی اما کم و کم
و هر گاه امیه صدق و عده یعنی ای کرده مردمان برستی که
بسیح استی از ارم نبوده که خداوند ای نشان را بپاک کرده باشد الا بر
کوب ایشان را بر خود در ادب ایشانست پس که کوب من
و نصب امیر المؤمنین و این علی را ایم خود و ال خود و انچه او را عید است
و تبریک از امیر علیه السلام که خداوند عده خود را بجای آورده است
و باز فرموده مسکته النبی من امیه الله و الله من یلکما بکریه و بعد اعلی و امر علی
فعل الامر و النبی من رب خود و علی فاموا الامر و اطعوا الله و اطعوا الله و اطعوا الله

ترشد و اولاً تفرق بکم السبل من سبیل منی ای کرده مردمان خود را بجا
مرا امر کرده و منی کرده و من امر کرده ام علی را و منی کرده ام او را و او
مرد منی از جانب خدا ای قاصد این سبب بود امر او را و او را
را راست و دور است کردار پیشین و اگر شمار از چیزی منی کند
از آن متقی شود و بواسطه منی او تا سبل ارشاد و بید و تفرق سازد و
طریق شمار از طریق او باز فرزند و محاشی را و الصراط المستقیم
امر که بتابع من علی من بعدی ثم اولادی من صلب انهم بعد من منی
منی ای کرده مردمان من صراط مستقیم این صراط که منی و
مرا امر کرده شمارا بتابع آن و بعد از من علی است و بعد از او اولاد
او را منی که از صلب منی انهم بعد من منی و بعد از من
بعد از آن انحضرت سوره بقره که بر زبان جاری گردانند و فرمود که

[illegible]

بسبب الان اعد اسم الذين قال فيهم كل الفخ فيها فوج سالم خرمها الم بكم
 قالوا بل الان اوليا هم الذين تخشون بهم الغيب داهم اجر عظيم وجميع ابن
 آيات جنات استحسن است بر اسم الهی مرد که در شان اولیا
 یعنی که منی است بر خط الهی و در می از رحمت بمنشی در شان
 در بعد از آن فرمود که کشته الذين انما ندر و علی و دوانی بنی و صبی
 الا ان تم الابیه من العالم الهی الا ان الطاهر علی الذین المستم من العالمین
 فاجل الحصول الا ان قسم کل فی فضل یفضل کل فی جمل بحیة الا ان خبره است
 منتهی الا ان وارت کل علم و الحیط به الا ان المهر من به الا ان المهر من
 البتة بشیر بر ملت من المهر من الا ان الباقی حجة ولا تجرید الا ان
 لا غالب له ولا منتهی **استحسن** است بر اسم الهی مرد که در شان اولیا
 فی سر و طایفه منی ای که راه مردان سافت و در است سبیه و روح

سب و اگر کس بر این طوط افند که از این طوط باز بر این طوط
 این بخیزد و ترغیب نیست مرد و زنی این است ایملو پس بخت
 و صول بخت است و مخالفت است و بخت و دخل بخت است اگر
 و کجا این و دیگر مرد و زنی است علیه آله که ای کرده مرد و زن می نهند
 و علی بادی و زنی شیم و او دمی آگاه می کنم تا را با این که خاتم ابدی است
 و قیام است و بختش می است و او است ظاهر کننده و این است
 و تمام کننده از طالع است و او است فاجتصون او بر کرده است
 و تمام او و او است بر علم است و اجاط کننده بر علم و او بر علم است
 و خود او است بخت باقی و بعد از بخت نیست و او است که
 و کس غلب نیست بر او و او است که کس غلب نیست
 بر کس او و لی حد است و در ارض خود و حاکم است در این خا

و این است در سه طایفه و بعد از آن فرمودند که مسکنه
قدیمت و اتمکم و هذا علی قلوبکم و بی الاذن هذا خطیبی و اولکم
الی مصطفی علی سنی و الا فرار به ثم مصطفی علی سنی و انی قد بایعتم
و علی قد بایعتم و اما احدکم فی البیته لعل احد غرض علی بن کثیر
نیکت علی نفسه آیه یعنی ای گروه مرد خجسته که من را برای شما
بسیار بگو و انتم و شما می فهم و این علی بن کثیر است و شما را به این
آگاه می کنم که نزد اتمام این خطبه دعوت می کنم شما را این که هر یک
برایت من اقرار نماید بعد از آن مصافحت علی و حسن که سب کردم
با خدا می نماید و علی است که در این من نیست که می از پیام دعوت کردند
از جانب خدا می نماید **و این است که این بیت را خدا می نماید**
و بعد از آن فرمودند که السلام علی الصلوة و اتوا ذکره کما کم

عز وجل قال علیکم ایمانی، تصرّفم اوست بنعم فعلی و لکم انه الهی
عز وجل عبیدی این غلام علی تنی و اناس علی خبرکم بابت اهل خانه
بس لکم، لا تفلتوا ان اهلان له ام الکثر من احصیها و خبر با اهلان و نبی
عز وجل انی انعم و احد فامرت ان احد حکم البیة بحسب من ایدع
فی امیر المؤمنین الایة من عبده الذین هم منی و منه ایدع فاهم الهی الایة
انه یقتضی یحیی بنی ای کرده مردان افاضت صلوة کند و انبار کرده
ناید چنانچه امر کرده بشا اید سجده نماید پس اگر روز کاری بود وانی
بشا بگذرد که فراموش کرده باشند پس این علی است بپای
نمی است که نسب کرده است او را حق و این علی این حق است
بجستی که او از این است و این **بجستی** که او را بر جزئی که او را
سرال می کند و معرود روشن مگرداند از برای شاعر عزری را که گفته

برخی را که ندانند بدست که حلال و حرام زبده ارا که اگر
را از شکر کم اگر کم حلال و نهی کم بوام در مقام واحد پس شکر
پس که اندک کم از صاحب بجهت بجهت و باسط آن آمده ام از صاحب
در باب خلاف ابرار و نهی باقی آید بجهت معنی که این است
در اصل معنی که این است قائم خواهد بود و معنی از درخت
و قاضی بجهت از آن فرود در سگانه از کل حلال و لکن در کل
نسبکم من الاغذی ذکر و اذک و قوا صوابه و لا تبطله و لا تفرقه
اجد و القول الا فیه الصلوة و انوار الکره و امر و ابالمعرفت
من المکر الا فیه اقوالی من اسلم بصیرت قبوله و انوره من مخالفه فایم
من اسلم غریب و الله **بسم الله الرحمن الرحیم** و لا نهی عن المکر الا مع اجماع
بنی ای کرده مردان هر طایفه را و اذک کردم و از هر حرام شمارا

نمی گویم پس باید که اندر آنند که باشند و خط ناسد و در میان
 بانها وصیت کند دیگر که اندر آن نیز بنویسد و می گویند که این
 و چون بیدار شود خود می گویم و شمار باید از می خیزم که صلوة برای او
 و زکوة بدید و امر کند بحدوث دینی کند از من کسی برساند
 این فعل مرا هر که حاضر بوده بواسطه قبول این دینی کند او را از رحمت
 این فعل بواسطه آنکه این امر است از جانب الله تعالی و امر بحدوث
 دینی از من بحدوث است اما با هم مصدوم با فرموده و در صلی الله علیه و آله
 سوره الفاتحه الفاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و انما عرفتم
 بانهم نمی دانند چیست بقل الله عز وجل و جعلنا طه باقی فی قلبه
 و انما عرفتم الله ان سکنتم هم نبی ~~محمد~~ و انما عرفتم الله
 این که امر از اولی و اولی از من بر شارا الهام کرده امر در کمال است

از صلب بر صلب علی انچه چنانچه آمد سینه و فلان مرد و چنانچه
فی شبه وقت از تنه امان نسکنیم هم باز فرود از صلب آمد عیبه
ساخته اند از تنه التری اس قباله کمال آمد و عمل ان
ز لرزه اس ضعیفی عظیم او که الهامات و محاسن بر می آید و عمل
و اثرات القاب فرج و بخته آید و در حال سینه
فیسر له فی الجان نصیب ساخته اند از کمر ان تصانیف
و احدی غمر فی اسد ان احدی استسکم الا قرار علی ابره المؤمنین
سایه الدین هم نمی نهند لا فخری بر صلبه فرود اجماع انما معون
راضی و غیبت عن دنیا و ربک فی امر علی و امر دله من الاله الا
و بنا لیک علی فکست استقامت ابریا حقیت
مست و لا تقهر و لا تمیل و لا تسک و لا تنقص الحمد و الثناء و الطبع

و نیک و نیک اسیر المؤمنین علی بن ابیطالب و دله الدین که
سز نیک بر حدیث محمد بن الحسن و الحسن بن علی و محمد بن علی
نیز که سز بی علی جلالت فائده است باب اول الحمد و انما الا
ما من عبد یسأل الله الا ان یتقوا الله و یطاعوا الله و یحسبوا
و یحسبوا الا فی الدین که است عهده و میثاق ما خود الا اسیر المؤمنین
سز خودنا و استقامت و صافه ایرینا لا یسئ بذلک بر لاد و است
حوالا ابراهیم فائده نیک و کفی به نیک ایمنی کرده و در
شماره و در یاد و در نیک که در صحت شما بخت گرفته از برای علی
کهیم از عهده امر کرده است سز و فای که کهیم از عهده شما و از برای
سز که اسیر المؤمنین است و از برای کهیم از عهده شما و از برای
آن جعفری که از صلب او باشند و است که در صحت بر صواب

پس میفرستند بنده گوید که بشنود کلام و اطاعت کند کلام بعد بگوید
بهرسانندی از جانب پروردگار ما و پروردگار خود در امر خلافت
و خلافت اولاد او از امیر اهل بیت می گویم تا قریب امر بهمانی خود
و زبانه های خود و دستهای خود و آن که زبانه باشیم و آن که میرویم
و آن که در زبانه است و شویم و بر که تغییر این است که میرویم
فیم و نمی شنیم این عهد را در میان او اطاعت کنیم و از او را که
رسول بخانه ای اطاعت کنیم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را
و اولاد او را که ذکر کردیم از برای شما است زیرا که از
صلب علی اند و از حسین و حسن و آنجا حسن که بنشینانیم
مکان است و آنجا است که از او پروردگار
که سید اهل خشت اند و آن را میروا و امیر خداوند است

پس گوید که اعانت کردم مرغی سنج و خارا درین شب است
و امیرالمؤمنین و حسن حسین را بانی امید آنانی را که تو یاد کردی از روی
همه و شیاق که خرد باشد از برای امیرالمؤمنین از دلهای دریاها
و مصافت و مستنهای لافقی بکشت بدلا و لاغنه و لا ابر
استند و اسیر بکشت و کفی باشد شیدا و باز فرمودند و بکشت
که سکنه الدنیا انوار است و بیاور علی امیرالمؤمنین و حسن حسین
و ان شاء الله تمام کلمه بقیه لیسک است و خرد و برجم من و کشت
خاتمیک علی نفسه و من اوفی با عابر علیه است و عظیم
پیشانی کرده مردن بر سید از سنج و خارا بیت نماید
بسمیر المؤمنین و حسن حسین **و** بکشد از تابان بکشد
خراشه و بر آینه خدای تبارک می گرداند کسی که نفس از عهد کند

[illegible]

داراه تیمور سکه الله فی فضایل علی قندهار و جل هذا الزمان
فی الزمان اکثر من ان اصیبا فی مکان احد فی انما کم با قصد و نهی
ازد و مردن فضیل علی تر و خدایتا آنچه در زمان نازل شده زیاده
از ان است که احصای آن می در مکان احد و انم کرد پس هر که
خبر و بدشمار از ان باشد که قصد نفسش کند برین سکه در سده و چهارم
و الایمه بر سکه فخر و فوز اعطای سکه الله فی الفضایل
و التسلیم علیه یا امیر المؤمنین اولیک هم الفایزین فی جنات النعیم
یعنی ای گروه مردمان هر که سبقت گیر و مهابت او زد و در شمار
سعادتمندان کردن بود پس خود را که آج و عت ستمکاران و بد
چشمند به از ان فرموده و سکه الله فی الفضایل و الله اعلم
یا برضی الله عنکم من الغل فاعلموا انکم من فی الارض صیغله

شبها اللهم اغفر لوسن المذنبات و غصب على الكافرين الكاذب
 و ارحمهم رب العالمين نبی ای کرده مردان گویند این کلام را که خدای تعالی
 راضی می شود از شما بسبب کشتن این کلمه پس اگر گویند و کافر شود خدا
 صریح آفرین که در روزی من اندو اس کبرای الهی از ان غالب تر است
 و بخاری این شنیدند به ازانی که آنحضرت فرمودند که الحمد لله رب العالمین
 پس آن کرده حاضر یکبار آواز بلند کرد گفتند سفا و عفا
 امر الله و امر الرسول فطوبی و مستقدا و ابریا بعد از آن آنحضرت علی علیه السلام
 حضرت ابراهیم علیه السلام و همت گرفته باطلای حضرت
 که ایها الذین استادلیکم من انفسکم نبی ای کرده مردان این
 ستریم غیر از خدا نیست گفتند بنی رسول الله بعد از آن
 ابراهیم علیه السلام را جان بلند رو شدند که مردان مرد و در منزل

و بعد از این که از بر دست خود در دست مولای فعلی مولای خدا
الهم و آل من الله و قدوس و ادناه و انصر من نصره و اذل من
والس من مخالفه و ادر اهل من ميث ما دار الا في سبيل ذلك الشاه
سليم العيب و الله الله الله في هر که اس مولای ابدیم پس این عمل
مولای اوست بعد از آن فرمودند ای بار خدا یا دوست دار که عملی
دوست دارد و دشمنش دشمنی بر که دشمن باشد با عملی و باری که عملی
باری کند با عملی و باری که بر که با کنس که زک باری کند با عملی
نصرت کند و از رحمت خود و در هر که مخالفت کند با عملی و در هر
حق با عملی بر نهی که او گنجی شده آگاه می گردانم شمار ای کرده مزد
تو بجا است را باید که هر که شایسته ~~بهر~~ عیب باشد برساند و الله
و الله خود برساند بعد از آن گفت از قوم من می آمدند و ما نصرت

در باب خلافت امیرالمؤمنین بیت می کردند و بعضی طغیانت بها حجر
و باقی طغیانت نهی کجک بیت می کردند تا آن که فارغوب و غنای
در وقت و امانه کردند و بعضی صفت بیت بد تا یک ناله
که گفتند و در مرتبه که کسی بیت می کرد و حضرت علی از آن طایفه
سفر کردند که الله تعالی صفای علی کثیر عباده المؤمنین مبارک
فرمودند که چه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خیر نصیب کردند و او را
در آن خیر و برکت پس فرمودند و بعد از آن سه روز که مرده می شنیدند
در حضرت امیرالمؤمنین سلام می کرده باشند و می شنیدند که السلام
با امیرالمؤمنین این ناله می باشد از برای محبت بر قوم و از محبت یک
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و از برای محبت
سلام کنیم با امیرالمؤمنین او کرد و عمر و در حق حضرت پیش آن کرد

این در جواب آنحضرت گفت که این امر از جانب خداوند علی است
آنحضرت فرمودند که بنی امیه از جانب خدا پس ایشان
داخل آن خیمه شده اند و اگر گفت السلام علیک ایها المومنین
رحمة الله وبرکاته بعد از آن نسبت خلاف فرمودند و در این امر
از آن جهت که بپسندید علم الهی رحمة الله در بنی امیه از ایشان
پس که در این در بیت از آن بپسندید انهم ان التقر علی الاکار
هم قال علی علی ما فیهم غفر و قلوب النعم علی و علی
بعد از آن آنحضرت من الله علیه که فرمودند و گفتند او عبد الرحمن که برود
سلام کند بر علی بن ابی طالب و منی است که کند این امر است از جانب خدا
پس آنحضرت فرمودند نعم فستقیم و بعد از آن فرمودند
خودند بر سعد بن کعب که برود و سلام کند این را کنند که این

از جانب نهاده رسول است آنحضرت فرمودند من اینان سلام
بپرستند مذکور بعد از آن فرمودند سلام ابو ذر را سلام امیر المؤمنین
است ای آن که از حضرت سوال کند رفته برابر امیر المؤمنین سلام کند
براسطه آن که دستش بکشد در دامن من علی بن ابی طالب
امروز بود و بعد از آنکه در این بین خبر فرمود سلام کردند و هیچ کس از این
بعد از آن فرمودند محمد بن ابی طالب و ابوبکر بن ابی طالب
ای سوال رفته سلام کردند بعد از آن فرمودند سره بن حبیب
و برادرش عمر بن ابی طالب سلام کردند بعد از آن فرمودند که
همچنین حاضرین از مدینه و انصار رفته برابر امیر المؤمنین سلام کنند یا امیر المؤمنین
بعضی با سوال می کردند و بعضی با سوال می رفتند تا آنکه از مدینه و انصار
کسی نمی ماند بعد از آن فرمودند و زیارتی می خواند که هر یک از شما

سنت بولایت می کنند و سلام بدارست می کردند بعد از آن از درون
از دایح خود را داشت و مونس اب سلام تا آن که این سن
سلام حضرت رسیدند از حضرت امام العقیلی بن عبد الله
بر محمد صادق صلوات الله علیه نقل است که در وقتی که
حضرت رسول صلی الله علیه و اله ازین خلیفه فارغ شدند و میزد که بگذرد
مردان مردی بحیل الیوم یطیب الیوم بگوید که بخدا سوگند که من هرگز
ندیده بودم مانند امروز که حضرت رسول الله چنانست
این حد را که خدا این علم خود بستی چنانکه با خود خدای است که از او
کتاب آمده که کافر شود بخدای عظیم و رسول کرم داعی بر کسی نمیاید
بسیار خند را شنید است که چون علم ~~خود~~ شنیدند بگوید که نه این سلام
هم از دین شریعت کرد و هم از دینش برین است حضرت گفت

در رسول اعجب می شنیدم از مردی عجب و آنچه شنیده بود
چنان که آنحضرت فرمودند که آن مرد حیرت من بود علیه السلام
از این چهار سخن ضعیف و او در رضی الله عنهم نقل است که گفته که بعد که
که در آن منزل مسکن کرد و کرده بودم که میری علیه السلام آمد و
ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
آورد و بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمودند که ای اکبر علی کمال
و اتمم النعمه و رضی الله سبحانه و تعالی بر علی بن ابی طالب
و بعد از این مراتب چنان ثابت که هیچ آنحضرت بر پیش آنست
یا رسول الله اگر از رضیت می گویم در بن تمام نمی چه حاجت می
پس آنحضرت فرمود علی است پس حسن بن رضی که اندک بعد
داشت پسند و مردان همه کس برود استند و این حدیث

خزانه آن آیات اینست

واسع بپیشی نشاد با

بانگ مصوم نمک را با

الیک ولا تخش نیک الاقبا

نیای سول اسدیوم خیر بحکم

و قد جاء جبریل من امر ربی

و فہم انزل اند بحکم

فہم بذاک رافع کہ کعب

سعر الصوت علیا و قل من ربکم و لیکن قد لا اہم مد

بنک التوبا الیک مولانا انت لیسنا و لیکن

الیرم صیا قال اقسیم علی رضیک بر صبی لہذا

فرکت مولانا قد اولیہ کونوا انصار صدی بنک و اللہم

آل اولیہ و کن قدی مدی راہی مادی فبارب فاضلہ

انام بری کالید رحیم علیا - جہاں این

خزانه آن حضرت فرود کہ لا زال جس ممدار روح العز

حضرت بابک بنی لایزال نواحی میان میردامادی و روح القدس
و دام که یاری میکرده بنی در ابله و دکنه اند که حضرت
بسیار عاقل و پیشه که دام که او یاری ابله باشد و ابله
که اینست که او نیز مخالفت حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهد کرد
که اگر است احوال او حضرت خبری بود و دعای شریف میگوید
خواجه سیاح و جامع از وایح بنی صلی الله علیه و آله کرده و از شریف و
بنا را بنی سبک که در النسا ان النبی و اهل حق علم الکی مستقبل احوال
از ایشان و بعد از آن سبک که بنی بر نهست و این خدایت در روح
امیر المومنین بود و این گفت که فی الله و عینا و حسبنا و نعم الوکیل
و علی ما ساء و اهم نسأ تا جلاله و ایدم قال بنی می گفت مولا
فعل مولا و خلف المصلی و انما قال النبی صلی الله علیه و آله و ع
خلفه قال مولا

و بعد از آن عروس عاص برخواست این ایات با و از بعد از
 بال محمد و عت الهی : و فی آیاتهم نزل الکتاب : و هم
 الاصل البریه : هم و محمد بن ابی طالب : و کاتبه ابی جعفر
 لقی الحوب مرینه ناب : خضر کینه و چشم : ساقه
 من النور الرقاب : اذا مات صوارم نوبنا : غیر لها
 سی فم : جواب علم سید و مع الاشی : و فیض عا : الرقاب
 شراب بر النور العظیم : فک نوح و باب : مدد و قطع الحیات
 اذا لم تبرز من صدری : فکک فی مجد شراب : از صدری
 فی اسعد منقل است گفت بریده اسلی زد من حکایت کرد
 سخن از و الی آن خیمه که خیمه امیر المومنین بود نام نصب کرده بود
 برخواستن نزد خیمه ششم نشستیم که مردی رخص خود می گفت که

دیدی که امروز چه کرده این مهم خود که اگر او فارسی بود باین که او را
پیران و پیران و التیمی خست و آن ریش در جواب او گفت
که تو خوش باش که بعد از این که امروز در میان خود نمی فهمی از این
چیزی خود ایم او خود و مجلس از ضیفه رحمة الله تعالی است که بریده
در آن سفر خود شام شد تجارت و بعد از آن که رجوع نموده آنحضرت
رفت فروده بودند چون بریده داخل مسجد شد و بدید که ابو بکر
برآمده و عمر ز دار ایستاده بیک پای و فرزند یک ایستاده
گفت که با ابوبکر و با عمر مرود و در حجاب گفت که چیست زیرا بر سر
که بعد از دیوانگان ملوک می کنی که می بین کرده بریده گفت لا اله الا الله
و یا حسینم لبک از شوی پر شمع که کجا رفت انکه تا بر سر
که دید بر علی با سر از من صد روز بعد بر است که کند که با بر سر گاه

که امری بعد از امری داشت می نمود و نو درین تمام غایب بودی
ما حاضر و بعضی از او را خبر پس می آید و عین نیامده برده و خوش
بعد از آن بریده گفت که من امروز شما را در صفای می بینم که نه او را
از بدو شش درین تمام را می شنید و بعد از این کنایه چه بر من می آید
و بعد از آن عین خود را برده شش شش شده و دیگر رجوع به
تا اجل موجود داد و رسید رضی الله عنه و همچنین از حدیثی عین
نقل است که چون روز دیگر آمد آنحضرت باز صبح که آمده ام
بر میل فرمودند چون از آن منزل که خود را از دروازه نامی رفته ام
نزد خانه رسیدند منزل که از امری می کنند چون بن منزل رسیدند
آنحضرت فرمودند که کیس این خانه را آن است که چنانچه
تفاق کرده بود و می گفتی که بر بالایی شنید از آن خانه برآمده و در

و در برابر از منک ریزه کرده از ان بالا می شست و شست
سردا و در پیش آنحضرت مرا طلب فرمودند که زخم را بخیر بکنی
با سر او فرمودند که نوازفت شتر بر او بهشت بهشت فرستیم
تا زو یک بر خیزد رسیدیم که درین اثنا قومی که پیش گرفته بودند
در میان دو پای شتر آنحضرت سردا و در ویدیم که شتر آنحضرت
در زلزل آواره تر و یک بان سبزه بود که بقصد که آنحضرت
بر آوردند که اسکی با بار که غیر ملک بر نهاد بکنند
الهی لا اله الا هو که شنیدیم که آن تقدیرش در آواره بران بکنند
و آمد رسول الله صلی الله علیه و آله از لبت بر او بل و شست
علی طریقی بنی خند اسو کند ای رسول خدا ای رحمت کن و خدا این
بر تو که هرگز آن شتر که هست از دست و بار از با خاکم در عالمی

زبردوش من بنی چون قوم دیدند که نادانیا و حضرت را امید
 خود پیش آورده و هستند که بیست خود آنحضرت را امید دارند
 که من چنان شیری را می خورد که شیب بران قوم حرمی که بیم داشتند
 از پیش روی آنحضرت دور کرده می فرستیم و آن شب بسیار
 در سجده و بزد که اینها چک کنند تا آنکه من گفتم ما رسول الله این کردیم
 نسبت که با تو در تمام این نامه که شاید میفرستید آنحضرت در مورد
 با خداوند جل و الاکبر فی الدنیا و الآخرة کفتم ایا امر میفرستید بحکم
 که زنده سرهای ایشان را برداشته بیاورند آنحضرت فرمود
 که اگر در این قبل الکاس و قوه الی دینه فاجابه و داخل جمعی
 من آنحضرت بدو نم آید و من ختم کنم و من ختم کنم و من ختم کنم
 و من ختم کنم و من ختم کنم و من ختم کنم و من ختم کنم

مردی که بگوید که دوست او کرده قومی را برین خود داشت و بجل کرد نزد
این گروه متقابل با اعدای خود کردند تا آنکه طغیان بر روی خود و بیدار
جمعیت کردند که در این قوم را با خدا تعالی که خدا تعالی اینها را هدایت
نمود که بعد از آن مشغول فرمود که در این زمانه بندگان را بفرمود که
پس گفت فلان فلان جمیع اینها را نام برده بجان بکار اینها رسانید
در میان ایشان جمعی بودند که مرا خوشین میگویند که این و اهل پهنه بعد از
استماع این خبر آنجا که شدم پس آنحضرت فرمودند که یا خدا تعالی
این را بکند الذین منعمکم باین نعمتی یعنی اینها را بفرموده ای که باین
افغان را که هم ایشان را پیش برده بجان بکار اینها رسانید که ای و ای
آنحضرت فرمودند که در این را بکند الا انهم پس بر سر شکر
سند و جانب ایشان شدم پس آنحضرت دعا کردند و بفرموده

برقی نه باشد که متداقب سجد را در دست یافت پس بر سر
 نگاه کردم آن خم را که آنحضرت نام ملک بود همه را دیدم در دست
 و شدم و دست را که در کف دست و در بعضی از قدش و بعضی از قدش
 اول بیک بود و دوم بیک بود و سید عم شریف و بیک بود و سید
 و سید جراح و سید الحسن بن محمد و سید بن ابی قحط و سید
 بن ابی نینان و عمرو بن الحارث و ابو موسی الاشعری و سید بن شیب
 و ابو مرزبه الرومی و ابو طلحه الانصاری هم از خدمت منزل است که
 هست جل از آن غنیه که ششم آنحضرت فرود آمد و تجربه و خدمت
 ششم تا اصحاب از آن غنیه فرود آمد و سپس آنحضرت
 و از فرود آمد و سپس از فراغ ناز و بیک را طلب فرمود و گفتند
 و او ملک علی القبه الم امرکم ان لا یمنعکم احدکم ان یمنعکم احدکم

بر سر آنکه نافع نبی چه خواست و وقت زود بود برای لایحه
آنکه امر کرده بودم شما را که کسی از شما پیش زود و اراده کرده بودی
که برهانی بر سر آن خداوند او را در جواب گفت که من هستم که آمده
که کسی پیش زود و کس بودم که مردم استاده بودند و پیش می رفتند
در این شهر را گفت که چون این گفت بیا پیش بودم چون مرا
رواخانه فرموده اند که از جمیع انبیا و از جنه بهر ایام پیش فتم
و بعد از آن هر کس خدمت و بخت که در آنچه گفتیم است گفت من آن هست
از عمر رسید که با ملک مالت من این که التعم منی بر آن در
که در دوستی از او بگر که پیش روی عمر و جواب گفت که و آنکه
من از سوال کردم بگو او مرا بر آن است که پیش منم پس آنست
سرور را گفت که دور شود بعد از آن شما را طلب نمود و زود بود

که محکم علی مصطفی بنی و چهر بران است ترا در آنچه کردی
الغنت که چو این من و غلبه الرحمن موافقه فرموده اید و برادران
به پیش رویم می گفتند و در فقه و این بنی و پیش عبد الرحمن رسید گفت که
برادران داشت که پیش رویم می گفتند و پیش فقه بنی آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
فرمودند که و اما انت یا عثمان فقیه علی الصراط بعدک المفسرین و امام
و اما انت یا عبد الرحمن ^{و السلام}

بعد از آن طلب فرمودند و ظاهر را گفتند که محکم علی بن فقه و امام
گفت با رسول الله چون او و بنی و پیش خاطر بران داشت که پیش
پیش حضرت فرمودند که اما انت یا طلحه فقه خیر الدین و الاخره
بعد از آن توبه عمرو بن العاص شده فرمودند که باک گفت نعم
گفت و باطله و پیش فقه بنی آنحضرت فرمودند اللهم

شهر عظم و عظیم کرم بعد از آن طلب فرمودند بجزین بعد از آن
وامانت در من الناصر و اما اطلاق کان نزد اوست و
سنگم جنم بعد از آن از آن سنگی کوچ کرده روانه شد و در آن
جای ملاحظه نمودند که ایا بکر و عمر و ابوسعید با هم بطریق شورش
می گویند پس آنحضرت فرمودند که نه آنگاه که کس با هم جمع نشوند
در شورش و بر کس بطریق خود میرسد با شمشیر چون بنزدی و بگریزند
سلام مولای را بی خدیجه و دیگر که جای او بکر و عمر و ابوسعید نشسته
بر سر ایشان است و گفت که حضرت بنبر صلی الله علیه و آله اگر
که کس در یکی جمع نشوند با هم شورش کنند بخدا کند که اگر هر یک
با پنج نفر در میان از میان قتل یافتند با حضرت عرض کنم پس آن
گفت که ای سلام اگر تو عهد می کنی با خدا ایستاد که این سخن را جانی نماند

و ترا خبر کنم از آنچه در میان داریم پس اگر خواهی آید با ما و گفت
و اگر خواهی ناید بماند و انکاری عالم نیز بر طریق امانت
گفتند که با هم عهد کرده و پیمان بستیم که امانت بیام و هر آنچه
فرض کرده از دلاست میماند این طالب پس از استماع این کلام
خندید و گوید که اول کسی که با ما در این مخالفت یافت که چشم خود را که
افتاب بر رخ دارد و آتی نماید به چشم که انفس نزد من بی چشم
در میان میباشم انفس نزد من بی این طالب است پس با وجود
که من بر اینم و بعد از آن غرض شد و هم از ضمیمه رضی الله عنه منقول است
که گفت آن صفت آمد نزد آن حضرت و چون چشم آن حضرت
در این افتاد و در هر چه جزو شرف می کرد بگفت یا رسول الله
این را که نزدیک کرد که استناد دوم خبری که خود را هم موقوف کرد

هشتمین بن حضرت بابا حسن چشم کرده نکای کرده فرمود که
در آمدن باطل و مخلوق بیداران امر بر محل فرزند و فرزند فرستاده
اغل مزب طبع شد و بعد از دخول آن کرده وضع شده صحیح و
جسب فاحش و عده ناز و شکست نیا که بفرمودم در روز فیه
در باب اختلاف امیر المومنین و بنو عباسی قرار داد آن
بعد از حضرت امیر خلافت خلفی بانی بگرداشته ششم و بعد از عمر
آن کرده که نام خود بر آن صحیفه نوشته بودند چهارده نفر اصحاب
و بیست نفر دیگر که آن معین بر الحاص بود و اسامین زید و ابی بن
و معین زید بن ابی نعل و ابی بن عباس بن حریب و بنی بن ابی و ابی
بن عبید و معاذ بن علی و شمر بن سواد انصاری و سهیل بن عمرو و حکم
الاسدی و سهیل بن سنان الرومی و عباس بن مروان السعفی و ابی

این سید العبدی و معذب هر دو سلام بر ملائی این خدیو و سیدین ملک
 خلیفه بر غنچه و مروان الحکم و شمس از زمین و زمین
 شندل است که گفت از برای من حکایت کرد و اسارت عین
 این بکرین که این فرم در خانه او بکر خجسته با هم درین حکایت
 و اسرار جمیع آنها را می شنید و نا ان سعیدین العاصی کند که بود

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اتفق عليه اصحاب رسول صلى الله عليه وآله من انهم
 الذين يرحم الله في كتابه على سبب انهم اتفقوا عليه
 وكتبوا الصيغة فخر انهم لا سلام و اهل البيت
 ما بعد فان الله تعالى ذكره في كتابه من انهم
 الذي ارتضا له و قد اذاع في امره اذ اكل الدين من نفسه

فمنهم من قال لا خلاف في ذلك

أما عند قبضة اليد من غير أن يمسك أحد عنقه وأما في
الخيار وأما في القسم من صلح للخلاف فتوى بزيادة راحة في السلم
رسول الله صلى الله عليه وسلم في ترك الاختلاف فإنه عليه السلام لم يخطب
على الناس أحد إلا بعرض ذلك في أهل بيت واحد فيكون
أمره دون السلم والملا يكون دونه من الأغنياء منهم وبلائهم الذي
يستحب إلى النبي صلى الله عليه وسلم واليه واليه يحب المسلمون عنده كل
الشيء إلى العلم والراعي العقل فثبت وداني إبراهيم فمن أودع
الخلاف بزيادة فضله وإياه إبراهيم وجعله الغيم عليه لأنه لا يخفى على كل
أحد من صلح منهم للخلاف فإن ادعى على الناس أن الناس إنما
استختلفوا رجلا به بحيث فيه للناس بغيره وسفاهة البطلان
وإن اختلاف ما مره أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يرد على

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ()

الحاصل این کتوب غیر مغرب الی و سبل الله از دروینا رست نمود
دری را غلبه جانشین خود را و از دروغش آنحضرت درین صفت
صواب اجتماع نموده بر کافران این امر مستحق خلافت دانسته
پس اگر کسی بوی که که تیر خسته کرده با آن که محب است بر سر
و کاذب می گفت اصحاب بشهر و احب القل و اصحاب اجتماع
بر کبر اجدار از حضرت غلبه شدند و بعد از عمر اجدار تمام صوفیه را
با عصبیه مزاج سپردند که برده در کعبه فون زده و آن صوفیه
دافت و خات عمر و از فقه نقل است که چون قوم فارغ شدند
از دشمن صعبه بر گشتند به پیش آنحضرت آمده و آنحضرت
و آن کرده آمده نزد آنحضرت صلوات علیه الله شدند پس آنحضرت
نموده و عصبیه شده فرمودند که نخ نک با عصبیه

من ملک و قد صحبت این بزرگوار علی السلام و بعد از آن
 چون مبارک جاری گردانیدند این ایام گردید که ذیل الدین کنیز
 الکتاب بایدهم ثم قبولی بعد از غنایم بشتروا بشتروا
 ذیل هم ما کنت ابریم و ذیل هم ما کنت بدین بخت ابریم
 که چون آنحضرت در خانه ام سلمه بنت ابی ایه فرو و آمدند
 بنزل و بگزشتند آن که عایشه و خطه بر که ام شمس بر خود و
 درین شب بختی داشتند و در سبب هم رجوع آنحضرت
 ایشان پرسیدند که سبب نمانیم خود روزه بر سبب
 عایشه و بنف و خطه او درین سبب رجوع نمودند و
 آن زمان که حضرت بنی امیه بود و عایشه و اهل شری دید که حضرت
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله نشاندند و چشم آنحضرت

شماره ۱۰۰

فرمود ما بر یک پیرا عادت کردیم بر رسول الله و من بعد از او
از آن منزل در نیت یاد اگر تو بخیه باشی و من به عبادی بام
از خط قرآن حضرت فرمودند که در کمال الامر که تو پس از آن
از یک کتبه و نه یک است و ایکست جانشین منی اگر می بود
چنان که تو می گویی بر اینده انداز می کردی سیری که با تو کنه بودم
که پوشانی چنین که پاک شدی نه پاک کردانیدی چینی از ما پس از
خادمی بود ام سلمه آنحضرت از فرموده ذکر کن در این جمیع صلوات
پس از وقت جمیع را حاضر گردانید چون همه حاضرند در آنحضرت صلوات
رویشان کرده فرموده ذکر باید که شصت و نهم این شخص میگوید که
یا رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم غنه اخوی و صبی و عقیقی و وارث علی اقام
من صبی طغیه فاما بر کن و لا تصغیه فعیس علی بره و کن شراک الله

سازان نوحه امیرالمؤمنین شده و فرمودند که با علی او صیقل برده پس
الکلیان را و اهلکند و امیرین برکد و انس و جبریک و مسکین
او صیقل بخون کند با حق و باب آن نان بر و صیقل می کنم و
امرونی ایشانرا بخت فرمی که دارم هر که ام از دنیا که امانت کند
و بیع خون تو باشند نگارند و هر که ام که در مقام و امانت تو آید
از عیب بر کمال علقان شده است از اطلاق و صحیح امیرالمؤمنین فرمود
که با رسول الله انس است و منی الضیف و علقه الای بی اینها کرده و زمانه
بسی از اینها صیقل نقل و علقه الای باشند و صل که سنگد با این کمال
اشکال است اختصار فرمودند که ارقی بی کمال ارقی بی اشکال
اصیقل منی ضیفهانی بر است بر اند و موله فی الدنیا و الاخرة منی
لن است و اسط آن رفق است و نیرت و اگر کسی از اینها بزرگوار

[illegible]

مردمانند و در آن بزم آن حضرت اکثر اوقات خود را بصیبت
 صاحب می گذرانیدند و ایشان را بسبب سینه خود غریب
 افتد اینست اظهار غریب می نمودند و از آن که بعد از و کشته
 و مخالفت صیبت او مانده و بعد از از عذاب الهی صیبت بود
 و از جمله آنکه صاحب خود را این صیبت میبرد و در یکی این است
 که در صبح خود نقل نموده اند که آن صلی الله علیه و سلم کثیرا بقرآن
 الی در ظلمه انتم داروین علی الحوض الادانی انبکم عن الطیث الاکبر
 و الا صغیرا نظروا کیت تخلف فی فیما فان الطیث بنی النعلان صغیرا
 حتی برود علی الحوض و سالت ربی ملک فاحط به الادانی حضرت
 و حکم کن بانه و عرفی الی نبی و لا تقدر یومهم مرد و لا حشر
 عنهم ذمیرا و لا تسلیم فانه اعلم انکم ایها الکس لا تسلمکم

هر صدمی که از ضرب بستم زان بوسه خور ایستاد
 و بر من بر این طالب خانه ای دو سی و پنجاه تنی و فاضلی عالی
 علی و ابی القزاق گفت علی بن ابی ای که در میان من و شما
 بر ارضی نهاده و از او آید پس بر جعفر و شمار آگاه می سازم که در میان
 و در هر که است نام کی کتاب الهی و در هر عترت خود راه ابرار و اهل بیت
 ساند بر این و پی میبرد که معلوم شود و ناخواسته این حق که میباید
 من در کوب شد و ظلم است و این را خبری بفرمید که اینان را علم اند
 ای کرده و مردمان رستی علی بن ابی طالب برادر و وصی من است
 و خدیو من است بر این من فاضلی من است و قتل می کند از برای
 و ابی قرآن و پیغمبر قتل کرده و وقت زایل است و آخرت و این با هم
 جعفر بن محمد که از آنست که خود بر این است و ده ابرار است و اهل آل

باین سید و در چون خبر روزی بدین گشت که آن حضرت را اهل
طاه امارت نزدیک شد اهل بود و ظاهر شد از خوف آن که سید
به از آن خفقان کند و در باب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام گشت
جمع آنانی که از باب شرف و تقاضا بودند که جمیع برادر کس و در جمیع
و آسمان بدیدار ایشان حکم شده بود و در که سید را در دم خود
نموده و اسامه در آن صبح گشته شد به و در غرض از ارسال آن که بدیدار
آن حضرت از آنان که طمع در اوست و حکومت از دست کسی نباشد و این
با امیرالمؤمنین را کرده به از آن امر کرده و اسامه را که چند میل از مدینه
است که از این فرمودند که منقلب بلا توقف بیرون روند و مردان
مال و عین بنی بصرای اسامه بینه و در که دین نامرخی که آنحضرت هم
معرض صفت فرمودند طاری نمود و چون آنحضرت احساس نمود و در آن

گفته فرمودند که من بموردش اقامه کنم استخار کنم از برای اهل بیت خود
بیت خود و جمعی از مهاجرین بنده همراه بودند چون بیست و سه تن
که السلام علیکم اهل البیت لیسلم صمیمانه حاجه الهی اقبیل الله
قطع اهل العظم مع اولها خیر و این اهل بیت خود را حالی که تمام اهل
بیت بحال که زندگان از دست و پیش آمده اند تا قطعه از سینه
و تارک که آخر تابع اول او باشند و سبب بی تارکی این اشاره است
بطلان است اینست چنانچه الاکشیه و ماخرج حسب الامر
بانی خواهد بود و بعد از آن توجه امیرالمؤمنین شد فرمودند که یا اخی
حیرل علیه السلام بعضی از اهل بیت من در مدینه و مدینه غرضه علی
مرتبه و احوال و الا حضور اعلی نبی ای برادر حیرل علیه السلام چنین بود که
ای که در مدینه و از راه سالی که در مدینه سال و در مدینه غرض کرده و در مدینه

از طاعت ظهور اعلیٰ بیدارم و بعد از آن فرمودند که یا علی انی امرت
 بن خیر الدینا و نهی عنک ما نهی عنک فاعلم انی امرت
 فانه لا یزال احد الا و ذنب منی یعنی علی مرا میفرستند اینسان
 و جاده او این بود در دنیا و میانهای پروردگار خود در طاعت
 در میانهای سب خود در خود و در طاعت کردم پس منی کس
 رحمت کنم و بد که مرا اعلیٰ می و پیشانی حرمت مرا بواسطه آن که
 هیچ احدی چشم بر آن نیفتد الا که چشم شود و بعد از آن حضرت
 بر وی منزل خود فرموده سر زدن بواسطه عجم آلام به فی احوال
 نیاورد و در چهارم از منزل خود توبه بجهت خود و کشتن بر
 کبر کرده و به پای کشتن آنکه بالای سب بر آید و بعد از آن
 تنای در کمال بلاغت و فصاحت بیان نمودند و از ادای هر دو

که منکته اند و بعد از آن حق بر اهل کفر کان لعنہی صد و بیست
اعطینہ ایا باد من کان لعنہی میں غیور۔ غیبی ای کرده و مردمانی کشید
مرا داد و خرقی که در میان باشد یعنی خودی که هزار بار من باشد پس بر کس
مرا در از دین خبری باشد طلب کند باید هم ادا ای آن چهره کس که اگر
تو دین من باشد خبر کند مرا از آن دین در این شایسته خواست و گفت
مرا نزد تو خبری است و آنچنان است که من سترخ شدم و تو مرا
دیده کردی که بخشی من فاشتر به آنحضرت در روزی که انچه بد کردی
بعد هم افضل از انچه دیده کرده ام و بعد از آن فرمود منکته اند
انہ لیس ہیں انہ دین احمد شایع بطیہ بخبر او بصرف عنہ شتر
او اهل و العی غیبی یعنی لا محسی الاصل مع رحمہ و الوصیت ابو یوسف
بعد از آن از سر زود آمده با مردمان نماز کردند و در آن نماز داخل گشت

گفت فرمودند و بعد از آن باز فرمودند منزل خود شدند و آن منزل
که نام سرداران منزل بود در بیرون خانه آمده بودند و عاقل
که شاید آنحضرت انتقال فرماید بآن منزل که او می بود و منزل
بعد از آن آنحضرت در آن منزل استراحت نمود و جمعی از
آدمه برادر آن منزل استاده از یکی از خدام آنحضرت از آن
خوابگاه آن منزل گفت که آنحضرت را چشمه ~~در آن~~ چنان
اینجا کشیدند یکبار آواز که بلند نمودند و چنانچه صدای گریه
گوشش آنحضرت رسید و خود آمدند و پرسیدند چه کار است
این گریه کنندگان گفتند که جمعی از انصار را ندیده فرمودند که از آن
جای حضرت گفتند که علی و عباس حاضرند برود و علی و عباس
و آنحضرت برخواستند و عبا را از خواب بیدار کردند و علی را

در زیر پهل انحضرت در آید هر دو علیه کنان منوچهر پسر پسر در بالای

بر آید بعد از ادای عهد و شای الهی فرمود که مناسبت این است

تقی خط الاخط نر که در خدمت فیک الفیل کتاب آمده و غرضی است

همه که این خط است بعد از آن اسامی بن زید را طلب فرمود

که سر منی نر که انداخت امر که منی امر که علیه منی روانه شود

و برکت الهی بجای کسی که ترا امر کرده ام و بان کسی که ترا امر کرده ام

و از جمله آنی که اسامی را پیش از این امر کرده بود و امر خبر منور

بود که عمر و ابوسعید بود و اسامی درین حال گفت که پدر و دوم

تو ای نوید و یا رسول الله ای قهرمانی که در دنیا و دوزخ

مقام کنم ما به بیم که الم بنی رسول نه تخفیف یافت و بعد از آن

روان نمود و اسطه آمد اگر کسی بیرون و دوم و تو برین امر است

در دل پس آنحضرت فرمودند که با اسامی که بیدون زعفران
بناجا که ترا امر کرده ام که در کتب تو مجرب است پس اسامی را در بار
لب فرخ از دین برون رفت و بعد از آن امر فرمودند که سادات
آنکه که در محل خود آنحضرت را که آنانی را که من امر کرده ام که همراه
باشید و کتب گفت کنند و همراه اسامی که بیدون رود و چون
امر فرمودند و نفس بیدون و جاد و بن شد و اگر که البش را
از دین بیدون کرده و میرزد با اسامی که بیدون است و آنجا
بیرون کرده با اسامی که بیدون و گفته با اسامی که حضرت را
آمده و زده می رود و آنکه ثواب از آن که خبر تا غیر تو به آنحضرت رسد
پس اسامی را که است از آن منزل کوچ نموده و روانه شد و قریب
به دست آنحضرت آمده و خبر روانه شدن قوم نزد آنحضرت عرض نمود

آنحضرت فرمودند که این التوم غیر سایرین چون اسامه در سمرقند
فرود آمد ابو بکر و عمر و ابوجحیه هر سه زود اسامه فرستادند گفتند که تو کی
بسیردی و نیت را می کنی، انجم از جمیع آنان که در مدینه
آمده اند خرم تر از فرستادن ما می آید و در سبب مکر که مرید را اند
برای من خال کرده اند چون سید اند که درین روز در طاعت خواب کرده
چندان شود که کسی نباشد که با علی شایعت کند و این از خلاف است و در این
پس آن قوم چون عبت گشته از آن منزل اول باز آمدند و کسی نمی
دانست فرستادند از احوال آنحضرت خبر کردند چون آن فرستاده
پیش آمد و تفصیل احوال فرمود گفت که بگوشید و گوید و بگو
که گفت آنحضرت زده باشد و در که تا از جای خود برآید
تا آن که شایع را خبر کنم از وفات آنحضرت و چون الم آنحضرت را

سندنی پیدا کرد عاینه صیب روی از خود طلب نمود
از حضرت نام خود را با خود کرد و سر سینه می گوی که حضرت رسول است
رفت رسیده باید که شب داخل شود و پنج اصدی اطلاع نماید
پس اگر رسول خدا می صحت یابد باز چنان می رسد و آن کرد که کسی را
را اگر علت فروز و پنج صفت وقت در آن پنجم عمل فرماید که
پس صیب نزد ایشان افتد و رسالت رساند و ایشان
بطریق همود داخل کرد و فنی که ایشان داخل همیشه نزد حضرت
غنی هست داده بود و چون بخود باز آمد فروز و در که داند و در
بزرگ الهی که عظیم بنی بنده اسو کند که داخل همیشه است و عظیم
گفتد یا رسول الله چه خبر است آن شد فروز و در که اتانی را که اگر
و دم که بجزای اسامه روز و بعضی از ایشان مخالفت امرش کرده بر

باز فرموده که لا اله الا الله و محمد رسول الله و من اعترف بذلك
باسم الله من خلف جیش اسلام تا دل که این سخن را سر بر نه فرمود
یعنی ثار اکاه می کنم و باینکه من این پرستگارم و حکم شد که آنها
بر نه با شکر اسلام رفتند و از آن کسی بود که بر گشت جیش اسلام
و در این ایام جاری آن که یک لحظه از پیش آن حضرت دوری شدند
امیر المومنین و بعد از فضل عباس و طالع بودن در وقت بروز و سید ای
آنحضرت آمده فرمود بیکر و که الصلوة بار و لی اسلام آنحضرت اگر خود
قدرت بیرون نمیشد است خود برین میرفتند و الا امیر المومنین می
گرفتند و مردم نثار کنند و چون آن شب که آن جمیع جیش اسلام بر گشتند
سبحان طالع بطریق و دست آمده برای الصلوة بنه کرد و در آن وقت
آنحضرت بر اسطخض وقت جواب دادند و بار و گیرند اگر و که

الصلوة رکوع آخره حضرت در وقت سر در کنار ابراهیم بن
 درود مذکر بعد از آن بنشیند و آن شوال بنی سبی کی در کمال است
 سارینش باو ناکرند که در وقت شوال تنس خودم و در وقت
 عایشه حضور و گفت که او بگزار کند با مردم و عقیقه در حضور
 گفت بگوید که او بگزار کند چون آن حضرت شنید که ایشان
 بر که ام قصبه هم پدر خود کردند و درود مذکر اکتفن بنی سبک کن گفت
 و در میان آن حضرت را بهیوشی است داد و سر در کنار ابراهیم
 داشت پس بنابر قول عایشه که او بگزار کند و بال غیر کمال کرد که
 از جانب آن حضرت است مسجد آمده صیبه روی پیش او
 گفت که من ببال کنم که بگردان ناکرند با ابی بکر پس ببال
 وقت آمدن طالع شش روی ناکر کنی من او بگزار یک عقیقه

بسناده و بطلان هر حال معنی وقت نزد که تا بر آخرت بخود
برای کشتن او از راه دیگر نماند کرد چون صدای تیر کوشش آن حضرت
پرسید که گشت آن که است می کند امیرالمومنین فرمود که ما می کشیم
بطلان و دیگران که با مردن پس آن حضرت فرمودند استند و می
الی المسجده ترک دادند فی الاسلام نیست سید نبی را بر چری
سید برید که چنین فرموده اند بخداوند اسلام و عظیم است این اصل
و آسان بود از آن رو بخت و جان که در غصب آلوده و در ایاکن
تصویرات بر دست نبی صانع آن زمان دروغ بر دست علیه السلام
بسته و در ایا نواع بلا را اگرستم و ضرب و جس که فدا کرد و در سینه
دروغ گفته و خود را بسا بپند و سستی برداشته امیرالمومنین و سستی
بر دوش قتل علی صانع از غایت خشم مرد و پای نزد کشتن

مسجد درآمد نزد یک جواب رفته او بگرا از جواب و بر کرد
 خود جواب درآمد نزد ششصد آن نازش او افزودند
 در هر مرتبه که او از کبر سر زدند بل او از کبر یکدنا بگوین مردم
 چون ناز با نام رسانیدند توجیه اطراف خود شده او بگرا از مرتبه
 فرمودند که ایها الناس الان یجواس فی الی فخذوا صلب نعلی
 الی الوجہ الذی و جہنم فوجوا الی المذبح انما العنہ الاء ان الی
 بنی ای کرده مردمان شایع می کنند از سبب این فخذوا صلب نعلی
 همراه او بنده که شایع نزد فرستاده ام که تابع امام بوده بودند
 بانی که الی شایع زار و اند کرده ام پس بر کشیدند او و بنده آمد که
 ناله کند و آگاه می کنم شما را که خدا ای تمام است را بگو و باز خواند
 در وقت بعد از آن فرمودند که مرا ببری نزد من نزد من

[illegible]

بیرون زخم بواسطه آنکه مرا خوش نمی آید که من احوال ترا از مردم پرسیده
 به ششم بعد از آن آنحضرت فرمودند که آنکه در حبش است و
 این فعل را در مرتبه کریمانه بعد از آن که سفید لعل امید من تا خود را
 از بس که غلب بر آنحضرت غلبه کرد و پیشش فرود آمد
 برآمد از دایره او از کریمانه کرد و اهل بیت کرد و آمد و مدتی
 بجز آن حضرت رسیده خیم نشوند و بر آنکه اصحاب حاضر بودند
 که این بی برداشت و بی این گفت که کلام که اهل نظر امید می آید و از
 رفتند یکی از این جوانان جوهر است که در است و بی این حاضر کرد و اعتراف
 با و گفت بر کرد فان الرجل ليعرفني ان يرد و اوقت مردن است
 در وقت بزم می گوید یعنی از مردن که حاضر و در گفتند که این
 رسول خدا را که بگویند ما در دنیا را طلب می نماند و بر این

روشنی نهاده روح در آن است و بنی گفته که احاطت عمر کند و بعضی
گفته اند سوادنا البدر احسن و حدیثی است بکنی از عارفین گفته
از علی بن ابی طالب علیه السلام : فقلت یوحسب البدر واری البکر
صاحب غم : بگوید خدا صیقل دهد : برون صدهای تزلزل باشد
بیش آنحضرت سبب چشم کشود : فرمودند که فرموده اند لا یضی السراج
مندی بسنی خیر از پیش می کشد و از پشت نزاع کردن
و بعد از آن رو از آن قوم که و اندوه : بگرد بایشان نگرند و بعد از آن
آن کرده : بر پوسته تنفری شده و نزد آنحضرت لبس الریش و عمامه
و ابلت بحسب اذان حضرت پرسید که حضرت اگر سبیل اهل
خبرده که این امر درین خانه قرار گرفت : با آنکه منسوب خدا بستم
آنحضرت فرمودند که اسم المستغنی بعدی بعد از آن است که

ایست از آنکه برکنان برخواستند که گوشت روز و آخرت برکنان
 بحال خود بگذرانند که با چشم کشیده فرودند که رود الی علی
 و عیسی با کسی نمی آید و اینده بری بر علی بن ابی طالب و هم علی بن
 جعفر خورشید فرود می آید که ده فرودند که عجم قبل و بعدی و غیر
 مدنی و نفسی و نبی و عیسی ای علم توانی که قبول کنی و صفت مراد نفسی کنی
 مدیت مراد بری بن مراد بری و جواب گفت که ای رسول خدا
 نمی آید بسیار سال کشید لیل قبل الدال و تو با و هم ای کاش
 در خدا و کم و از مرده هم مثل بسیار کرده و من از مرده آنها بر می آم
 پس آنحضرت روی بهار که حضرت ابراهیم را کرده فرودند که با حق
 مثل صیبتی و غیر مدنی و نفسی و نبی و عیسی ای علم توانی که قبول کنی
 بر سر آمدند که ای وای سس آنحضرت فرودند که اول نبی

تو یک من ای چو تو یک رفد اورا پرسید خود شسته
نک و آغوش که قد میان هر دو ابرویش بچسبید و بعد از این هر دو
بکر برآمدند و بعد از آن خاتم خود را از آن گشت مبارک میروند و در
پشتش دادند و گشت بکر این او در آن گشت خود که بعد از آن
نمش خود را در مع خود را و سبب حب خود را و است
و در خاصه و کسوف و جمیع آنها را بطریق خود بخیرت داده
که انصاف الی غریک منزل است که در حال این مجلس آمده اند
آنحضرت اورا از آن آمدن داد و آمد گشت که پدر و مادر و هم
و رسول و سمر از احوال خود خبر کن آنحضرت اورا از احوال
خبر نمود و گشت رسول و سمر از امر کن چسبیدی فرمودند که با من
خالت من خالت عین و لا کنون لهم غیر او لا نصیر انسی ای سید

مخالفت کر با نانی که مخالفت کند به علی و بر کرد ایشان را محبت کن
 و بر کرد دست دراز پس این بعد گفت یا رسول الله چرا امری کنی که
 مردمان را که هیچ کسی مخالفت علی نماید پس آنحضرت بفرموده در آمد و فرمود
 یا اشراف کریم بپوشش شد و بعد از آن فرمود و منکرید پس بپوشش
 فیم و علم ربی و الله می شناسی با حق می آید و هیچ احدی مخالفت من دنیا
 را و کوفتی نیز امید به من نهید پس عباس اذ اردت ان تعنی الله و بر
 راضی و ملک طریقه علی بن ابی طالب و علی و حشمت علی و ارض
 و حد و حد و آل می آید و این ای سید جهان کتاب الله می
 سبقت گرفته و علم پروردگار من این که این مخالفت نمودند که
 یعنی آن کسی که مرا برستی بپوشش فرستاد که بیرون نرو و احدی از شما
 مخالفت امر را منکر کند از دنیا و آنکه منکر شد من حق و اراضی آنکه

میر کند خدای تعالی را که بایست و داده به عباس اگر در خوابی که در خی که
ملاقات رب خود کنی و از در اخی چشم بیند که بر روی علی بن ابی طالب
در بل کنی به روی که او بسل کند در اخی بن بایست او و دشمنش پس که
دشمن او باشد و دوست دارد هر که او را دوست دارد و پس به پس
از آن که در دست کنی که شک دارد که راست نه اینها و در برف حمزه
اصحاب بدر و عاصم بر سر ای حضرت آمده اذل آمدن هر
چون بدین در آمدن بعد از ادا ای سلام و دعا عربی پس در پیش
گفت که خدای تو بود و پروردگار من رسول الله کدام از این بفرماید که کنی
فصل در شوم بعد از شرف حضرت فرمودند که اخی و این علی بن ابی طالب
لا اله الا الله محمد بنی الاما عاتمه الملائکه نبی کنین قل من برادر من و این هم محمد
خداست که او را و دشمنی سحر خوار از اخصای می کند الا ان که

اور آتش سن پری گندہ و بکر بارہ حاکف کہ مذاک ابی داعی کہ بر
 ناکر کند فرمودند کہ بر یا غار بر جک اسد نیکی خوش باش یا حاکف
 اندای تل بر بد از آن حضرت فرمودند کہ ابی داعی ابی می علی
 ابی کیست بر آدم و ابی عم علی ابی طالب پس ابی الرزین لک کوب
 پس آمد فرمودند کہ ابی می ابی حسنی و حسنین علی ابی می
 در پیش نشست پیشین پس ابی الرزین آن حضرت را چوین سرودند
 سینه خود را بر پشت مبارک آن حضرت نهادند پس فرمودند کہ
 ای زانزل بن الموت قطع راسی فی جحر که فاذا افاضت قضا و لیا
 لیکه راسی به دجک ثم یعنی الی القبله ثم غشی و غشی فی ظری فی
 فی بیض صراط عبره و لا تعالی فی کفن ثم صل علی اول الشیخ اصم اول
 ریحیل علی ابی ریحیل علی ابی ریحیل علی ابی ریحیل علی ابی ریحیل

لایحی عدد و هم الامه فاما ثم مکان السه و ثم دل بی فی بی علم برگاه برت
 من در کس پس بخوار مراد کن رخ و سپس برگاه که از نفس از کبی بر
 از اوست خود گرفته بر روی خود به دل بعد از آن دی مرا جنب فیک
 بعد از آن مرا غفل ده و یک که کف بر او کنش کن مرا درین وجه که کشیم
 یا در بر بنید یا در جریانی و در باب کف بخارند از صحن بعد از آن
 خاکش پس از هیچ مردان بدان علی که اول کسی که بر محصولات خارج شد
 خدا را بخوار بود و بعد از آن حیرل جریان را خوار کرد و بکایل و کس
 و بعد از آن ملا که که عمل بخش می باشند که عدد است از حد سید
 و بعد از آن کان بر آسمان تربیب و بعد از آن ابل بیت بر بعد از آن خود
 که به بل علی کس فی ادر کن مروان زرد منج شوز و زرد و
 بر او من که اقد فی علی مرقع و سندی فی می راستان بر بی فید و را

کجه بر خیزد و ابر الی پیش آنحضرت را بر کرسی نشاند و خود
بر روی پادشاهی آنحضرت را گرفتار بستند پس آنحضرت
بعد از حمد و ثناء فرمودند که ای نبی گفتی که منی ای مرد
چگونه پیغمبری بودم پس از برای ما مردی را فریاد برآورد که پیغمبر
هم از روی حق و هم از روی سود که پس آنحضرت فرمودند که ای
بنی انکم الم کمر بانی الم نصر علی الم سل الله علی و بی حق نیست
نصبی الم اکابر الله الهی مع جمال فری الم عوالم الله علی بطی فی آیه
نفس جبار کردم در میان خود و نه انسانی می کشید و نه بی کرده شد
بیت من منقون بودی من ریخته شد تا انکه بجا رسیده
سنگ بر شکم بنم از کسکی که کشیدند بی بر و حال اند
بودی که بر طایفه صابرو بر نهفت کردی و بر سنگ نای بودی

چهارم و است امر فرائد که اندر حد اصل لواء انصرت فرمود و باجماع
شماره ای خیر خدای تعالی داد و بسیار از آن سرودند که ایها الکس لانی
و کسند بهستی فراوانی که فو فی الدار ایها الکس لانی
چشم و چشم ای و در ظلم عالم الا بر او قصص یافت که با سبک کانی
قبل از مظلوم او قصص لایم و افش می فانی القصص فی الدار
القصص فی الخمسة علی راس الاشياء یعنی ای کرده روی
پنجمی که بر از این ظاهر بود و مع شش یعنی به ابرشست غیر از
پس اگر کسی به از این دعوت نبوت یا احداث شریفی نماید پس او را
جهنم است ایها الکس بهستی که برید و کارس حکم کرده و چشم و چشم
با اندک و در کند از ظلم علی کران که مظلوم او را فرزند با بعضی
در شمار او کند بهیم خدا این را به سر روی که او را از دین حق و نصیحت

بر خیزد و آنرا را استیفا بدو واسطه آن شخص می سازد و در
 آن شخص آخرت در دوقی که جمیع نبی آدم از آسیا اولیا و اجداد
 در بوقت مردی از میان مردمان برخواست که او را بر آورده پس
 و گفت یا رسول الله هر چه درم خدای تو در دوقی که تو را طایف
 می آید می برافرد که در اخلاص نماید و او را بدی و در صحت بسیار
 نصیبی کنی و آشتی بر من بنیال آمده بودم و در دوقی که کنشتم
 در آن وقت تو آن صیب را بر آورده بودی که برافرد زنی که بر
 شکم من خرد و منم آنم که عذاب و دیار بود پس آن حضرت فرمود
 که معاف نموده و داده آن کن نصرت نبی شاه بخدایم بر می آید
 و از آن کس معاف کرده بشم به از آن فرزند که نامش طایلی الی انبی طای
 را می نامند و مشرق می آید طای را خواسته و در فرزندش ظاهر

و آن خرد رکنی را بدو حسب الامر ای سید برادر تو بخانه ^{مجلس} علی
شده و در آن مکان می گفت و می گفت که ایها الناس که باشد که امروز
انصاف نباشد او و بغیر داعی نیست نیندازد بعد از آن نزد ^{مجلس} آید
گفت یا مظهر برادر خدا آن خرد رکنی طلب نموده اند مظهر فرمود
فرمود که در اینصوب حسب المشرق لم یس نذارم الغیب ^{مجلس} بجا که
چیزی کند و رکنی را که امروز نزد آن است بلال گفت که یا مظهر
سر این خرد رکنی که امروز پذیرد که از خطبه یا شمر روز فردا
بعد از آن خبر ما جرت خرد مردم رسانند و دواعی خرد ^{مجلس} بجا که
پس مظهر بناله و آمده فرمود که در حسرت او علیک یا ایها
السید ^{مجلس} لم یکن ابن البعل ^{مجلس} صیب اند و صیب القلوب بعد از آن
بیت بلال داوود نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت فرمود که

این شیخ بنی کجاست آن مرد گفت حاضرم بارسل آمد و فرمود که
 خاتمه خجی چیست بنی بر خور و حاضر کن مرا تا آن که راضی شوی پس
 آن مرد گفت بارسل است شکم خود را بکشی که سببی برده پس
 پس آن حضرت شکم خود را بکشود و مرد گفت چه در دهان من است
 گفت بخواب که دهان خود بر شکم تو بگذارم پس آن حضرت اندر او
 و دهان خود بر شکم مبارک آن حضرت گذاشت تا می برم
 با من وضع قصص از پیش رسول خدا از انبیا و شرح ذوالی است
 پس حضرت رسول خدا فرمود که انصوام قصص بنی ابی جهم کنی
 با قصص گفت غدا که دم بارسل آمد پس آن حضرت فرمود که انصوام
 گفت من بر داده بنی سبک بنی خدیجه را با خدیجه را
 بنی سبک را خدیجه فرمودی ترا دیده ام از آن صاحب دست کردن

نسبت ستمینه دیا فدا انجمن مرخصه البت زار است
 علی خود اصدار فرمودند و بعد از آن هر که در امیرالمؤمنین علی را یکی از این
 برافروشی و نوحا با ندید از آن مردان متعرق شده در چوین برود و بگوید
 ای حضرت جمع شده در ذریقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 چند موی از پیشانی حضرت رفته پس آن حضرت خشم گشوده امیرالمؤمنین
 فرمودند که او دعا الی انی صبحی میسر بخواند برای من برادرش میسر
 عافیه چو این پیشانی گفت که او بگوید رطل کند بر روی حاضر کرد
 چون چشم حضرت با د افتاد بر روی مبارک از او گردانیدند و چون دست
 او بگردانید گفت که اگر او را این صبحی بود روی از رخسار آید
 و بیرون رفت باز بر آن حضرت فرمودند که او دعا الی انی صبحی
 که عمر رطل خوانند او را نیز آمدن آن بود و سببه در حق آن برادر کرد

باره فرمودند که او عوالی انی و صبی ام سسلکت کعلی علی
 خدایکند که خواهر الا او را آنحضرت را علی بن ابی طالب
 بر روی او کشودند با پیش خود خوانند و درخت جاده خود را در
 برقی در لانی خیزان کنند بعد از آن محبی که از مردان و اهل
 اهل انیس پرسیدند که رسول خدا با تو چه گفت فرمودند که علی
 باب بر علم نفع لی فی کل باب گفت باب اوصافی یا اما حال
 انت را اند بستی در آخرت مرا از باب در علم و کشته شد
 بر من از برای هر باب بگو و صیت خود را بنده علی بن ابی طالب
 انت را اند بعد از آن ام سسلکت پرسید که در راه و درم خدای
 یا رسول الله امروزه حال تو منبری بستم من آنحضرت فرمودند که
 خدا منم بعد از این صورت همراه این ترا خبری کنم از در حق و سلام

بر زنده از جانب من که در کونوا پیشینند بعد از من روند و از مرا
این سخن بگویند ام سلمه رسید صدای مادرش را برآورد و پس آن حضرت
را با ام سلمه ادبی جویی و در مینوی نذر دادی و طهر العطره می
نویس ای ام سلمه جوان بیس در پیشی میبرد و دم فاطمه را که
معلوم فراموشید و بعد از من ام سلمه رفته و از نزد آن حضرت آمد و
چشم آن حضرت بر روی فاطمه افتاد و سرش را کنار گذاشت و سرش را
در گاهی رویش فاطمه فرمودند که غرضی است که خداوند اگر به یک
پس آن حضرت باز دیگر چشم کشیده بر روی فاطمه گذاشتند و انگشت
رفته بر دایه ای بگذاشتند و فرمودند که یا ابنتا کرب علی سکت
یعنی ای دختر من که ای هیچ گویی و الهی بر پدر تو بدو نیست پس فاطمه بر
گذاشته و ابنتا ای اراک غرق الدنایا یعنی ای سر زنگار من می فهمی که

در تمام تصرف دنیا بی پس از تصرف فرمودند که بابت این
مصدق ملک و اشیای پس فاطمه بانکه حسد فرمود که یا ابا یا بر
برم البینه منی ای پدر موضع خلافت که خواهد بود و در روز جمعه
انصرفت فرمودند که عند الحساب فاطمه گفت که فایم التا که کما
بما که انصرفت منی نیم فرمودند که عند الشفاعة بعدیک منی
در آن مقام که در مسند امان نشستند کم فرمودند که فایم التا که کما
فرمودند که عند الصراط حیرل منی منی بکمال منی و ملک علی بن
حدا منی منی طالب حدیث لای محببت گرفته ملک منی
تراکنان که در ایستاد و اد است محمدا از نو و آسان کن
حساب شکر گفت که فایم ای ضحی فرمودند که فی حضور لاله از به او
بعد از آن هوش نه فرمودند که در کنار امر از منی و فاطمه

دانش می گزست می گزست که درین اثنا حضرت ختم گو
بیرون آمد پیش طلب نمودند و در زیر وای سوار گرد آوردند و چو
در کوشش فاطمه گفت که چون فاطمه را کرد از پیش و پیش می
روانشان گفت باز پیش طلب نمودند و چو در کوشش و درین
فاطمه اندان سوار آوردند و حضار را ازین حال تعجب روی نمیشد
که چو پیش برآمد که در مرتبه اول خبر رفتن خود بود که چون از خانه
از دره گذردم و در مرتبه دوم فرمودند که کس از پدر و مادر و
که اهل کی که از اهل بیت پس سید تو باشی تن بود و بایست کسی را
فرمودند که با فاطمه الی الهی الحسن حسین چنان ایشان را حاضر کردند
بر در راه بر گرفته گاهی می پرسید و گاهی می پرسید و از در و در می
استخوانه بر تخت که درین اثنا از خود رفتند و پیشان اهل حال

[illegible]

فصل سوم در بیان حال و حال طهر ادا است یا با عبادت فصل عین
عفت اند علی از ملک بنی از امیر المؤمنین منزل است که در روز
که در ایام جاری حضرت جبریل در صبح رسد نازل شد می گفت که
سلام علیک و بر من السلام یک مرآه السلام و بر من السلام
گفت بخدا که بر او اعم یک و گفته اراد آن که عبادت الهی
سند فی استگ نیز جبریل بعد از ادا ای سلام می گفت که ای
رسول خدا پروردگار من سلام رسانده می گوید که چون می آید
آیا آن که او داده است با حال تو و کنش پیش خدا می آید
از و یاد شرافت و کرامت است در باب تو و دیگر آن که بر حق
ستنی شود و در بیان است تو بمن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منزل است که بعد از آن که جبریل علیه السلام بر بالین حضرت آمد

پیشتر احوال خود صحت پرده آمده اذن در اصل خلعت بعد از
اذن در آمده بر سر پادشاه آنحضرت آمده گفت که السلام علیک
یا رسول الله ان یکب فی ذاک السلام و قبل کعبت بعد ملک و
اعلم یکب پس آنحضرت فرمودند که بخندید و بعد از آن صحت و کبر و
بعد از حصول اذن پادشاه آنحضرت نشکست السلام علیک
یا رسول الله پس آنحضرت فرمودند که از دستها و کفها را بردار
و داری گفت که من یکب السلام مرا پرده و کار و قفسی نمودند
و در اسلام رسانیده و مختار ساخته از ارباب تعالی پروردگار خود
و بیان رجوع بنیاد پس آنحضرت فرمودند که اهل بی بی و علی
علی و اسلام عبده است بنویسند بر قریه صلت ده مرا که خود آمده
بریل و سلام گفته بر من و سلام کنم بر تو و با او درین شهرت

پس ملک الموت از پیش آنحضرت بردن قتیله حیرل نزل شد
در راه ملک الموت را دیده پرسید که با ملک الموت چیست
گفت حیرل از من سوال کرد که فیض روح او کفایت تو یابی و سلام
که او سلام کند بر تو و با تو حکایتی دارد بر سبیل شورت و بعد از آن حیرل
تر از آنحضرت آمد گفت که السلام عليك يا احمد السلام عليك يا محمد
و السلام عليك يا ابا القاسم پس آنحضرت در جواب فرمود که
السلام عليك يا حیرل این ملک الموت است از من
و از بیت افاضه فیض روحی که مستطوره عليك من حیرل که
این را بکمال شوق شناسانند و حق ملک الموت
تجلیک و کاستن از علی احمد بیک فیض محمد برود و کار و کسب
هرگز ملک الموت هیچ منزله در ندارد که از صاحب آن منزل و سبیل

خدایا بندگان پیش از تو نه بر کرد مستوری و ابر دوست
 پس آنحضرت فرمودند که با جبریل این ملک الموت قد امیر من
 بر آید و بین الیوم الی الیافنا نری حبیبی جبریل نبی ای جبریل
 ملک الموت را بفرستاده از جانب پروردگار من میان من و
 میان رجب بر بادین باب زخمی کنی و برای تربیت جبریل
 که بجهت آخرة غیر ملک پس آنحضرت فرمودند که لعن الله
 الخارج حبیبی جبریل نبی جبریل ملک الموت نبی لعن الله پروردگار من
 را از دنیا را آنچه در دست و زمره ای حبیبی جبریل از پیش تو
 ملک الموت که در میان ملک الموت حاضرند گفت السلام
 پس آنحضرت فرمودند که و علیک السلام یا ملک الموت از من
 و تصنع منی صفت که منجاری منی آوری گفت قهر روح مبارک تو

پس آنحضرت فرمودند که آنرا که امرت نمی‌جاری کرد آن محلی است
که بن مورخه پس چریل گفت که یا محمد این آفرودز قول می‌آید
برینا و آنحضرت فرمودند که چسبی چریل اذن می‌نمی‌برد
مگر آنی پس چریل بر پشت راست آنحضرت ایستاد و بکمال
بر پشت چپ دملک الموت و مقابل که درین حال آنحضرت فرمود
مر ابراهیم بنی که اذن نمی‌بایدی فقه چهار امر است چسبی نزد ملک
ای براهی که امرای در سید پس ابراهیم بنی علی السلام را خدمت
سایب خدمه در آورده و دامن سارک خود بر گوش آنحضرت نهادند
نفسی بود با ابراهیم بنی می‌کنند و برین حال بودند که نفس سارک ملک آنحضرت
بمقام خدمت پروردگار و جلی امده فراه و در آن وقت حضرت ابراهیم
در زیر چنگ آنحضرت بود و از نفس سارک آنحضرت گفتی که

حضرت جمیع آمده بود امیرالمومنین آن گفت را که قدر بر روی
خود مالید چنانچه حضرت اورا باین صفت کرده بودند و بعد از آن
حضرت را روی نهاده و آینه فیض عین پاکش فرمود و بعد
بر سه ایام صد شش شب که این روی بجا خزان آورد که
اعظم اسرار که در آن ملک فیض اسراریه چون این صفت اکبر عظیم
فرموده است صفت آن و آمده آید شد بعد از آن امیرالمومنین قتل
بر عین العجب فرموده در مقام قتل و کفایت حضرت مراد امیر
بنی قریس کفایت آن حضرت شد و قتل را امر کرد که آب بر آید
باین سدر که آن حضرت صفت فرموده بودند و در باب
آن حضرت اختلاف شمر بر کتب بی گنفت بر حضرت امیرالمومنین
که آن آیه تمام فیض روح منه الا فی الظل الناعم وانی فستدنی

که اینان نفس نمی کنند روح بی خود را الهام الهی فرستاد و در این سینه
که در آن قبضه روح مبارک آمده و حق می گویند و بعد از آن زمین علی ^{علیه} السلام
فرمود که بر آن حضرت را گفته هر دو قبر که می ساخت بر آن حضرت را بر روی
آن نهاده باشند برکنار آورده که هستند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
شهادت بر آن حضرت نماز کرد و بی شاکت فرمود بعد از آن سینه را در میان
دو مسجد بنی هاشم و مسجد انصار بر که حضور بود که بنفیس رفت و در آن
که روح فرج آمده بر آن حضرت نماز کردند و بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام
داخل قبر شده و فصل و بعد از آن سرش را بر زمین فرود آورد و در میان
از سینه و خاک نهاده و آبرو داد و خاک را علی بن ابی طالب بر سرش ریخت
که در این زمانه را میبرد و امر او را رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن حضرت فرمود
که او پس از آن خیزی که یکی از علی می برد و داخل شود و در آن سینه را

فرمودند پس حضرت امیرالمؤمنین آنحضرت را در فرموده باینکه
 با او پس و خود پیش رفتند روی ببار که آنحضرت را گفتند
 و خدا این آنحضرت را بر من گذاشته بود و چه بگوید و بدان وضع
 و اما از باب نمودن و ذات آنحضرت در روز و شب و در هر
 شصت و دو از احوال بودیم از جوت رست عمر آنحضرت شصت سال
 و در آن روز که کرد و آن نماز آنحضرت در بنامه و در بنامه و در جمع
 شده بودند و از خلافت میدادند و در آن که قبل از آن که امیرالمؤمنین
 و بی هاشم از کفن رفتن آنحضرت خارج شوند و در باب خلافت خود
 عهد و پیمان میکرد که اگر آنحضرت بماند این امر پیش نمی شود و بعد از وفات
 مخالفت او اثری ندارد پس رفتند و در آن بنامه شدند و اگر کسی
 طغیان کند با امیرالمؤمنین برود و در طلب نمودند و با بنامه و در باب خلافت

نفر کنند و بعد از آن در آن روز چهارم و در میان شب حدود در
خفاقت نمی بسیار کنند و هر چند که کسی را خستیداری کرده و فری
بجانب کسی بگریزند و ندانند آن که او بگریخت که ای قوم ما را بگویم
با کی بیت کنند و بپسندید و با عمو و انصار فریاد کردند که سرک
کنند و فریاد کردند که مبارک است که از ما باشد و از ما باشد
تصرف شود و هر دو و بیرون می بیند که در کسی نمی توانی این
که یکی از ما باشند و یکی از ما باشند از آن او بگریخت و بپسندید
گفت که ای هاشم انصار شما از حضرت رسول الله شنیدید
آنحضرت فرمود که ای هاشم فریاد می کنید از فریاد انصار اگر کسی
صلی خانی کند و انصار آنکه تا بر رسول خدا ایان آورده و او را در جنت
این ادباری کرده و بپسندید و بپسندید و بپسندید و بپسندید

بایست که بنده بخواهید این امر را بپذیرید و شما و ذرا که درین آفتاب
بر بند را نصاری برخواستند گفت که ای گروه انصار درینا که ای
از وقت نزدیک که ما در حکومت اینها نفی نیست و این امر درین
که یکی از آنها پیشتر شده یکی از آنها پس عمری بختاب برخواستند گفت که
محنت بر کرد و دشواری در یک خلاف بنده و خواهر و برادر
عزیم را رضی نخواهند شد باین که این را بشن از طایفه دیگر مانند لکن
اگر بر دو از یک طایفه باشند نواح خواهند کرد و بگزاران که باین
و این هم از جانب بی خودی که این امر از شما بشنم بواسطه آنکه اولیای
او هم عزیمت او هم در کار با مخالفت کند و خدا را در بیاک می اندازد
باز که بخواست این بند برخواستند گفت که ای محبت انصار
از کجای که بر حاکمیده قدم از محنت بگذرید و بشنید و بشنید

فصل این طبل و اصحاب او را که خواهند که شمار ازین امری نصیب
و اگر راضی نشوند باین که یکی از ایشان بپوشد و یکی ازها در جبهه و دیگری در عقب
خود را محافظت نماید که شایسته حق و ادلی باین امر پیدا اگر این امر
قرار گیرد علاج شایسته و جلائی علی است بعد از آنکه ای کرده انصاف
آنچه که ام ازها از قول اعدا گذرید الا آنکه در اعدا و فلان شایسته
بهر روز است گفت که از این کشته شوی الفی فموس بنش
بلایه قتلک عمر گفت به عسید و جراح که یک روزی حضور
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان این جناب من از شایسته
آن حضرت مرا منع کرد و از شایسته با او پس نه بر غیر من که می فرماید
نصیحت کن با ما و این امر شایسته نماند پس او عسید بر جسته
او را یک فصل فصل انصار بیان کرده برایش شایسته و جلائی

ایشان را بزرگوار داشت نصبت کرد در این اثنا بشیر بر سر آمد
بنی او سس بود و دید که جی سس رنج حبس افتاد کرده اند این که
سید خود سعد بن عباد را امیر از قزوین با ساطع بخاری که پیش
داشت جانب درین گرفته مردم را با دست ایشان تحسین نمود
بنی ابو بکر بر سر آمد گفت که ای قوم عمرو ابو عبیده از در پیش
دشمنان در این امر ایشان را از پیشتر است بایشان بیت گفته و در
سخن جوید ابو عبیده گفت که نه از اینست ما را که بر تو خدمت کنیم
تو مدعی برده و اسلام و ثانی ایشان از جانی ندارد دشمنان نیست پس
افغانی از ما در آن است خود را تا با تو بیت کنیم بشیر گفت
شانانی تو ام در بیت پیشتر جمع کردند در بیت چون این فرمود
که سید ایشان بیت کرد و ایشان نیز شروع کردند در بیت

از دهم مردم شرح سید بن عباده چون در آن روز مرخص بود و او را
در آن بن خوابانده بودند نزدیک بان سید که در نه بانی ام
شدند و فریاد برآورد که مرا کشید چون این مرد را بگریختند
گفت اقدار قوائد قیس بن سعد که این بن کشید شمشیر خود را از
برآورد و گفت ای پسر خدا که جسته و مردم را بصلت خود بر می کنی
خدا سو کند که اگر کسی روی او را اگر بغیر رضا کم کنی تو این عین پس بر روی
بزی پس او بگردید و بگریه گفت که آهسته باش و مرا را کی غیر
که آهسته کنی در شب این امر این را فصل است و سید بن عباده را
گفت ای پسر خدا که جسته و خدا سو کند که اگر مرا وقت بر روی می رود
از او صاحب ترا بچند ناستی آینه بان پسرانم خدا سو کند
که تا مرا است نور زمره می تاب و جانت کرد و در هر دو

و بعد از آن گفت که با الی الخرج اصول من کما فی التفسیر فی ای خرج
ازین کما فی تفسیر یرون برید چون اورا از این کما فی تفسیر
با تفسیر من این را که تفسیر یرون برید و مردمان صحابه که باقی
باقی بر بیت کردند از این بنی هاشم ای سول خدا آمد و در
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شکان در بیت شوال تفسیر
گفت: امیر المؤمنین قم باقی بر بیت کردند و اختلافی که در میان
آنست و در آن حضرت عرض کرد آن حضرت متجاوزا بر این
فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حسبنا الله و نعم الوکیل
و بعد از آن گفت که فی الدین من فیه من فعل الدین صدق و الی الخ
بر آن که بر آن را و فعل الدین بر آن مبارک چهری که دانسته اند از آن
و تفسیر آنست فی الدین علم آنست که خاصه روایت کرده اند که

هم در آن روز به از آن که او بنیان او بر گریست کرد و بعد از آن
آمد به بعد که امیرالمؤمنین عباس و بعضی دیگر از پی هشتم منزل قبر حضرت
در مقابل ایشان بنام داشتند که فریاد می کردند که ما را کشته اند
این مرد او عدی الا سلام فیکم او الیکم لبس لها الیها بحسن علیها
و شد و گفت که ما را کشته اند و الیها بحسن علیها
که ای پی هشتم ای پی عیسی که ما را کشته اند و الیها بحسن علیها
که از روزی که کرده باشد و عیسی که از عیسی که کرده باشد و عیسی که کرده باشد
شمار داده حق خود کند سر از برای بیت شاه هم پس این مد که این
بر از سر و پا ده می گفتم پس امیرالمؤمنین علیه السلام از درون خانه او آمد و
رسانیدند که ابرج این ای عیسی که ما را کشته اند و الیها بحسن علیها
خبر اسلام و ابرج عیسی که ما را کشته اند و الیها بحسن علیها

پس برگرد ای سپه پوینان پس بجای او کند که بنواهی ازین قبل باشند
 همیشه بودی اهل اسلام الا که به پیشانی بواراه رسول خاتم
 و خدا فی غایت خواهد داد و هر کسی را پنج کس کرده باشد از آن حضرت
 بگوید در آمدن فرزند و آموخته واجب است که نفسی تشک الله العزیز
 غایت بزرگوار در آمدن و بنویسم که بگوید در آمدن پس آن حضرت غایت
 بهشت مبارک اشارت بکوت کرده فرود در رب العرش
 جان من غل الغر فرج بینهم المزمین به بیجا در اند روح و فرج
 ابروین علی السلام از دهن آن حضرت خارج شد و بعد در آمد و در کوفه
 در غم از عارف رسول الله استند و بنویسم که بگوید آن حضرت
 منع شد و در بزرگی از ایشان بود و غایت سبزه در آن روز و بعد از آن
 بگفته بنویس که نشسته و بجا دینی در مرد علی الرحمن عفت که در کوفه

نشسته بودند که در میان آنها بود که صاحب خود میسر و آمد که از آن
ایستاد و بنزد خالد بن ولید رسید و عرض کرد که ای خرم و پادشاه
شمارا که بر کدام از شما به جمع غلبه می نماید و جمع کثیر تر است کند و خبر خود
نزدک تراخ کرده با این کز بیت کند او را جمعی از غسان بفرموده از بی
برو هستند پیش زو بیت کردند و بر عبد الرحمن و طایفه بنی نضیر که او را
ایشان نیز بیت کردند و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام نیز به ششمی
از صحابه که آنحضرت بر دوز بر بودند و بر فرمودند که این
مشرکت می کردند که در این باب چه چاره سازند و حضرت امیر از آن
بعبر و احوال بلا واسطه می کرد و بعد از آن که عثمان و عبد الرحمن ابی
بیت کردند و بر دوز بر لای خبر آمد و یکپایه از آن که رسول خدا می
فرودشت بهر که قرار گرفت و بعد از آنکه آمد بر روی شوال

سینه‌ی پر از کره پستی از جور ظاهره یعنی پوشیده عیسی
بشت خم کام زنان خود را پای بنیر رسانیده نرم نرم از پایه بایه
لست السلام علیک یا خلقه برال الله بعد از اوست خود را در از کرد
صفت این برادر است خود گرفته گفت محمد سلاله‌ی ام منی می باشد
قی هذا المکان منی سپید خدای اگر مرا از او دنیا بیرون ببرد
تا من ترا در میان منم و بعد از آن سرود آمده توجیه بر من
و مردان حیران از حکمتش را می شناسند تا از سوره بر رفت
پی خود را برداشت و فرمود که شهادت گفت که مرا کیوم آوم و انا ابو
من بعد نهشته که او ایستاد پیش من و علیه السلام حرومی که بعد از
پیر مردان بی گریست کردند از بر الوضو منم خود در قه بر سر افتاد
عمر بن الخطاب با عمر بن سلمه و عمر بن سلمه و اسامه بن جحش و محمد بن

امیرالمؤمنین شد پس عمر روی حضرت آورد و گفت که بیا بیایدی که
بیت کنی که بنده من است که در دین دل پذیر هست بشمار کرده از عطا
بیرون آورد و گفت که او اسد خنی بخیر کنی پس بی خبر او کند که با شما
در جبهه کنم پس عمر روی چهاران آورد و گفت که علیکم بکلیب خالفوا
بنی زباجه که در سکی شتر او را کتایت کرده اند و در کتایت
برو و اگر چشمش برافت او بیرون که و خندش را عمر گرفته بود و می
بگفت و بعد از آن حبیبی از بنی هاشم را که در آن هم بود و که در پیش
رونده عمر روی ایشان کرد و گفت که در و بیت کنید بانی که که در
غیر تا کسی بانی خانه که بیت کرده از آن پانچ عیسی هم در آن است و این است
که ای هم بیت رسول که در روز غدیر برای این شتر از آن که در آن
در زبیر آن است چنان است خدا و رسول را از آن است و در آن

بیت کرده این ابیات است فرمود : ما کنت حسب ان الامر
 حضرت : من انتم ثم تنها عن ابي حسن الی اول من لم یکن
 به لاد است و ازب النور عهد الی نور حیرل عود فی النور
 من فیه فی جمیع النور کم لبس النور فیه من حسن من الذی ردکم
 فی انهم کم اعظم النور من عکرت که ای من سبح
 من امیر که نیست غیر از آنکه با الی کریمت کینه و الانجا که که که که
 جمیع ناکش میزیرد یک کلام از شما از حضرت : و جاس میر
 و در آرزو از من خبر من انصار و جمیع صحابه و کس که عکرت
 و بیج کس گفت که امروز روز دوم که بیوم فوت رسول
 و این هم آن حضرت باقی اولاد و اقارب آن حضرت از
 این هم رایجی عزت و شمام دادن و از قتل و قمع برانید

محبت نرد است چون بی گشتم دیدم که قدم است در محبت
 و از شش و ستر تا که درازند بلکه اگر شش و ستر تا که اینها در میان
 شده بودند از کار ایشان با کمالی خاطر می کنند و بیچاره
 بیت کردند از این محبت که حضور و در غیر این کسی بی محبت می کرد
 پس در آن حضرت که گفتند که محبت کن ای کبریا پس اینها در آن
 فرمودند که و اما انا حق بنده الامیر ای کبریا و انتم را امید یارند و انتم را
 من انصار و اینچنین حکم عظیم القدر است من الرسول ثم ناخذ من انساب
 خدیجه و عده و انا و لکم السلام عظیم انصار را حکم اولی بنده الامیر سلم
 من رسول الله و انکم المندوبه و سلموا لکم و انا اجمع علیکم باکم
 فان کانتم لعلکم فی قریش فانا حق قریش بعد از آن که قریش در شرف
 فانا انصار من عظیم و انا و امایق بهاس من حبس الکس و لانی اولی بر

حيا وينا دانا وصيه ووزيره ودارنده و مستوع سر و قيه علم
 انا الصديق الاكبر والها روق لاظم لاني اول من آمن ببدء رسوله و صفت
 واجدكم بلاء في جهاد المشركين و انشدكم كما تجدني فقال الكافرون و اعلمكم
 بالكتاب السنه و اضمكم في الدين و اضمكم في الاحكام و اعلمكم سر
 و امركم سنا و اسلمكم حيا و افرجكم الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 فقل يا تاجرا هذا امر حسن ان كنتم تحبون الله فليكن منكم من اعزوا الى
 شئ عرفتمكم الا نصار و قد اظلم و الله ان اتمتكون محمد النبي ابي محمد
 و عمره سيد الشهدا عي و جعفر الذي يضي و يضي بطريق الملك ابي
 و بنت محمد بن موسى و سبطي احمد و له اي نفاة كيم لا تقسم
 انا اهل الذي لا ينكوه اليوم كريمة و اليوم عي يسبقكم الى الاسلام
 بقرآن الذي في علي ابي و صليت الصلوة كنت غلاما من اهل بيت

و اوجب لی ولایت علیکم رسول الله و هم مدبر می و قبل از
تمویل و لم یروا القیامت و محمی و معنی او کند که من استوارم
بر خلافت از ابی بردن تا بخداوند که اولی امیرین است کند پس از آنکه
سخت کنیم شاه و گرفتار خلافت را شاه از انصاری و دل آنکه از روش
اندر سب سولیم و بعد از آن این امر را می گیرد از انصاری و غضب و ملامت
ای قوم است و این که گفتند که از شاه اولی امیرین را بر میده قری که را
بر رسول الله است پس این محبت و او نشانه است را و سولیم
شاه است را و این نزد شاه محبت و دین می کنیم و این امر را محکم
تا نزد شاهین دل از ایشان است پس اگر خلافت حق درین است
در میان من و کاف و اولی این حق او باشد و اگر حق درین باشد من
انصاری و دعوی خود بانی باشند در حق او کند که من استوارم از جمیع

براسته اگر کسی اولی ام بر رسول خدا در حال حیات و در حال صحت بر وی
 در نزد و ارث اویم و عمل سه او و صندوق علم اویم و منعم
 و فاروق غنیمت منعم اول کسی که این آمد و بعد از رسول خدا اویم
 کسی که نصیبی از حضرت نوده و طفره باند و نزدیکم از شما درجه شریف
 و آئینه بودم و در کاشف خال با کفران مشت مشتاده نرم از شما که الهی
 سنت رسول الهی من و انما نرم از شما و دین حکم و حکام الهی و علم
 بواجب امور و دین و السس نرم از شما بحسب من و حکم و دین نرم
 در اعتقاد و بدل و ج و نمر و کفرم از شما بر رسول خدا از روی دوستی بهم
 خوشی پس کدام ازین دین بخوابید که این امر از من کشیده نصیب
 اگر شما می رسید از شما می نمایم نصیب پس این امر از برای دین و دین
 از برای شما نیست و الا که اگر خلاف کند اینان بظلم و عدوان کرده باشد

شهادت دین است خود چون حضرت ابی مرثد را با خود
 بیکدیگر برده کرده می گفتند که انکار کردیم از شما قرآن کردیم تا آنکه بنی ویران
 کنند که صدقت را بر ما نیست بعد از آن عمر و با حضرت کرد که گفت
 داری به ابی جحش کی از می دهی که اینجا استنداده اند ترا می دهی که
 اینجا می خواهی این بیت کرد در زیر بیت کنی پس آن حضرت فرمود
 که از این سوال کن که این امر چنان است که نمی گویم پس بنده سوال کرده
 بنی بنی همش در آمده گفته که دادند که با شماست که می گویم با این که شما را
 دانستم بلکه بر اسطوخودوس در دفت بیت خاموش شدم و این که گفتی
 که ابی جحش را با من می برد و با شما چاه می بریم ازین که خود را از او
 در برانی که خداوند از برای او تزیین داده است و استقامت
 محاربت از اعدای و هم و در راه خدا و وحی رسول خدا

که به عاقبت و در ارت رسول در مروج قبل و علم ابرار است پس
 با الجس ترا منزل خود در جرح نیست با ایل بر گشت کنی خواه از روی
 نره و خواه از روی غیبت پس آنحضرت فرمود که بخدا سوگند که هرگز
 قبل کنم این سخن را از تو و هرگز عمل کنم بفیلات خود و هرگز نیست کنم در حال
 بود بکوشش در آینه گفت با الجس هرگز بر تو سخت نخواهم کرد و هرگز
 ترا با کراهه با این سخن نخواهم خواند و بعد از آن با عیب سید عراج برخواست
 که یابن رسول خدا ان ستم که قطع خویشی تو از رسول خدا کنیم یا اگر بگوئی
 بر تو ستم کنیم یا اگر مدح ما هست در نزد حق و ستم به ستم یا اگر مدحی
 نه در دین خدا را کرده حق از ضایع کنیم و هیچ تنگ نداریم که تو ادعی حق
 بخلافت از غیر تنگ چو تو جوان بودی و او که شنی از شیخ قوم و او را
 عمل این نقل بر دایر زبوان ابرار با در دامن و هرگز نیست کرد و ستم که تو

سبندی اعانت کنی پس اگر خدای تعالی را عزمی که از حسن خدای
بکندی این امر را تو تسلیم خوانند که در یک کس نبوده آن وقت زانی
نخواهد داشت و قوی شده اند این امر پس بدیهه قبل از رفتن در
و درین باب حجتی نمی توانی در اسطه آن که نزد لهای مردمان را در حق و سبب آن
که به تو بربسته اند از آنکه غایب بود از غایب این را اصل می دانند و این
نخواهند که گفت که این امر خود را که در میان حضرت ابوالحسن فرموده که
نماز و انا الیه راجعون و بعد از آن نزد مرقیه را که آن حضرت علی علیه السلام
شده بر مرقیه استاده بربسته اند از خدای تعالی که بدین این محبت
بعد از آن فرمودند که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون فرمودند که شد
نه طبعی استقام فرمودند که واسعه و صباحه افسوس بر حال آن کسی که
جستش بر روی آید چون این سخن گوشتی این کبر سبب گفت که اگر چه

برنی کردیم و این امر را بنویسید که از این روز و چون روز و بگردید امیرالمؤمنین علیه السلام
 مسجد شده و بعد از که جمعی از جمعی و انصار جمع آمدند از سلام ایشان
 فرمودند که یا مسکنه ان الله المجرین الاضار لا تنول عند عبد مسلم
 البکم فی حق فی يوم العذیر و غیره و انما من داره فیه
 الی دورکم فیه و بکم و لا یفرنا اهل البیت و صفات و صفات و انما
 مسکنه این است که فی حق و حکم و اعلم فی و اتم یقول انما البیت
 ینسب التبعه و مقتی الملا یزید علی سلم و اهل بیت الی حق
 الا انکم فان القاری کتاب البیت فی وین البیت من علیه و حق
 انما یطعن به و غیره و حق رسول الله و انما البیت و انما البیت
 انما الامر لا یکنم و انما البیت و انما البیت و انما البیت و انما البیت
 انما البیت و انما البیت و انما البیت و انما البیت و انما البیت

ای حجت میرزا ناصر از اسرار مبین و پان بنی خود را که با
 در حق من رفتند و بر سید و من میرزا طفت مهر را از خانه او و از در
 خانه او بروی خانه من خود و دو کسینه ابل بیت را از حق و مقام من
 بخدا رساند ای ضحیه که خدای تعالی این امر را برای تو کرده و تو
 و اعلام کرده بنی خود را این امر و تمام ایند که ابل حجت و سید
 و علی آمدند و تاکیدیم و علم ایم و ابل حجت که در حق و خانه من
 ابل کسینه او را از خانه این امر را با سید آن که کسی که کسینه او را
 شاید خواند و چون در اینجا که با و اند و آن که سید حجت و سید
 با مریت از جانب رسول الله علیه و آله و اهل بیت و سید او را بر
 از فرجه و سید او که این امر و سید است نه در میان شایع و سید
 شود و در برای آه آخرت و شرف از حلال برگردد و اگر چه غنی که در تقیم

بواسطه اعداى امرى که گردید و با وجود اینها فرموده که در حق من
 و اگر کسی حق بارجو شکل و اندک از این شکل نیست و بعد از غفلت
 آن حضرت فرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از آن
 حضرت فرمود اللهم انقل انتقم علی اعدائکم من غیر انفسکم
 محمد و اهل بیتش از دین پیغمبران که شد اند که اگر او میرد یا او را
 شایر خواستش برتر خواهد شد و هر که بر کرد و در تر شود خدای تعالی
 هیچ زیاده نمی آید و درین حال بشیر بر انصاری که سید
 بزرگ است که بخدا کند یا اجمن که اگر انصار از دین پیغمبر
 این سخن اقبل از بیت ابی کریم که سید نبی که در جسد سید
 می گردید و بیت با آن حضرت فرمودند که من آن خودم که رسول خدا
 و من آن خودم که در میان من و من است و من آن حضرت

مراد صیفت کرده بود که یا اسی لا غار فی حی و غار بی زحمتی نمی آید
 با یکدیگر در نشیمن آن که پوشانی مراد بن خضر که غیر باشد و دیگران که غریب
 از ایشانم که کسی بر من خلافت سبقت کند با این همه باشد که هر
 مرد در غایت خیرم فرود نروم و بکنه حیدر سینه آن کی که در روز
 قدیر غم شنید باشم که در عمل خدا فرودم که برکت مولای خدا علی
 اللهم وال من الاله و مع الله و انصر من نصره و اقل من خیر و
 در میان قوم کماهی بود پنج شنبه بششم من جمعی کثیر بودند که او را
 و این سخن را گفت و درین باب اصوات مردم بلند شد تا آن که در خط
 شافعی خرفی عظیم پدید آمد که بباد امروم با امیر المؤمنین بیت کرده از آن
 بود که در آن روز را هزار حمله که بود که زانیدند و چون شب آمد
 امیر المؤمنین علیه السلام بخانه ملک از میان آنضا در آمد و شب

در این وقت که در باب خلافت خود بودند گریه
 داشتند حضرت خود بخواند آن که شب تا صبح حضرت امیر
 ایمن بستاند کند ایند و ده آن که جمیع کثیری قبول حضرت امیر
 و در این وقت که مغرب بود که برآمد اهل حضرت کند غیر اینچنین
 این بود رضی الله عنه و ابو ذر غفاری و عمار بن یاسر و عتبه بن
 ذی النضر و اسلمه خود را پیش بند پیشتر کشید و در این
 حضرت امیر ایمن از منزل خود بیرون رفت و بیرون آمد
 بهیچ تازیانه و غیره حضرت می شدند و بتالیف قرآن مشغول بودند و
 چندین کتب رندی و کتب بنویره که بی از اکار و قوم بودند
 مسجد و اینها پسینکه بعد از رسول الله خلافت به که فرار گشت
 آن روز محمد و چون اهل مسجد در که الی کر را لایق است

این که بر بالای سبزه است آن مردی بنام است گفتند بی گشت که بر
مردی بنام حیرتم را با جماع او از سبزه مرد و سبزه سبزه و سبزه
از سبزه مردم سبزه بن سبزه سبزه گفت که یا مالک تو غایب بودی
و حاضر بعضی امور حسن بن اندک که عین باین علم باشم و امری از
حادث می شود حال که امری حادث شد که آن اخصای کرد پس گفت
نخستین که هیچ خبری حادث نشده لیکن تا خیانت کرد و در امر او در
رسول آمد پس پیش بنزد رفت که ای او که چه خبر بر بالای
برآمده و حال آنکه دمی رسول خدا حاضر است و عیبت او بر
که در نزد این اعیان بول کنند بر پای خود را می برده است او را زده
برین که در هر چمن بر سر سجده آمده بردار خود سوار شده اند و عیبت
با دارنده خوانند اما رسول خدا که سبزه بنام را در میان نشان کرد

دوام کربان بر کانه : شکایت بیت اسد فاسر الطیر

نیشاد البیاضا : بیجا بدی او نوم علی خبر : نوم : لاسر اوصی

انقاد لکان البیاضا : بیجا بدی او نوم علی خبر : نوم : لاسر اوصی

روی بند : قید نو کرده برف چند روزی که بر کشت او

طلب نمود که دیری که ملک بر نبره در میان قسم به چاکر

بسی برداشته بود و روی و او را کشته مردم او را بجا

براسته اند او را کشته شد از آن که بی برداشته بر سران

کوش ملک سید او مردی بود از شجاع و عیب و او را با

در روز یکبار بر او دشنندی اسلحه و در پیشه و جمع خود

خالصت زد خالده چون او را می شناخت و پیر او را در

سوی که غلط داشت او را کرد که شک و نمانده ام که تر

آمده ام و می خواهم که رفع خلقت کنم تا کسی دیگر را با تو راعی بنامم چون گفت
 بخدا و رسول خود که برگزیده او در تمام خضر مد فریب باشم پس گفت
 برضخ خود آمد و همه عرب برین کرده آن شب خانه را پر از مردم آورد
 و چون بخدا شب در گذشت و بر سر من تمام خود قرار گرفت خانه را همی پر
 مالک آمده او را بقتل رسانید و در آن شب با زن او دخول کرد و مالک
 فرمود که هر یکی نهادند و با کوفت شش پخته آنرا بخورد مردم مالک
 گفت بخورید که این تمام دلیجه است که آن شب با زن او دخول کرده ام
 او را به شتر و خیل او برداشته پیش او بر آورده تا به پهلوانان گفت
 که ابل را بکشند چون خیل مالک به شتر رسید حضرت امیرالمؤمنین
 رسید تا بلم شده فرمودند که آه مرد وانا الیه راجعون مردی پیش
 رفت و رفت حضرت امیرالمؤمنین فرس بنشیند و رسید بنشیند

شش ماهه که بیان آن کرده در بنا مرد روزی عمر بود که گفت ای حضرت
خواهی که در پاکس بپرستی که علی بن ابیطالب را آورده بازیت کند
چنان که هیچ مردی نیست کرده اند پس ای بزرگس طلب آنحضرت در شش
چون آن گشت نزد آنحضرت آمد و فرمود که من با تو خود را داده ام
در از خود زنده و تنم بدارم تا قرآن را جمع کنم پس از جمع کردن سید این
عاجم آمد چون آن بزرگس ای بزرگس گفت که اشال این جوان را قبول
نمود که اگر می ای از روی طمع فساد اولا از روی کرمی آوردمت چون
مرد دیگر بر سر ای آنحضرت آمد طلب نمود جان مندی که اولا
ذمیده بود و نگذاشت و چون آنحضرت از اعلی دان فرستادند
بفرموده اصل از عید آمده از اربابای قریه که هستند و بعد از
در کت نماز کرده بودند آن مرد و بزرگس می از صاحبان اصل از

پس از این کتاب رسیده فرمودند که برای کتاب الله تعالی اول است
 علی المرتضی بر رسول الله صلی الله علیه و آله است کتاب الله پنجمه نازل شد
 بحسب من این را جمع کرده ام پنجمه بان مجرا امر کرده بود رسول خدا
 بعد از این سه روز که رسول خدا را وصیت کرده بودند که کافی
 غلبت بکلمه آن سکنیم لکن تضرع بعد از شقیب کتاب است و الله اعلم
 و عزتی بل نبی و جبرئیل الا صغر خطه لعل یفرحوا حتی یرد اعلی لعلهم یسئلوا
 ما قبلونی من احکم بینکم یا ازل الله فی فانی اعلم منکم تا ویدید پنجم
 رسیده و مسکوت نشد بعد از آن رسیده این کتاب رسیده که در آن
 چیزی را که هر که دست بر آن نهد گمراه شود بعد از آن فقیه است
 بی کتاب الله است و آن قتل الکبر است و یکی غریت من که آن قتل
 و صراحت و ابل است و این برود اگر که خدا انشاء الله که بر هر

پس رسیدن حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که اگر تا قبل از آمدن
را نبره او بفرستید، حکم کنم در میان شما پیوسته می خدایان را
و واسطه آن از شما و از من تا بدین زمان منافع و منافع این محکم و مناسب
و بطلان و مرام این پس گفت که تا صرفه حق را بفرستد و تا
انفید و لایق نیست پس این را برداشته برو تا از خود نشود و تا از خود
نبرد و تا از خود نشود و تا از خود نشود و تا از خود نشود
فرمودند و از آن صلوات الله علیه و آله و سلم و از آن صلوات الله علیه و آله و سلم
روز و یکشنبه بیای طالب منزل آن حضرت آمده و دید که گریه می کند که ای
مالک بیک لایق اندیش یک نیستی برادر ترا پیش آمده که گریه می کند که ای
مکرر و ناچهار ترا آن حضرت فرمودند که ای کجای آمدن از من می
نماید که که واسطه امر و من است که ایشان را می کنند او امر و من

و غریب می ماند درین رسول و در پیش پیل کردن از آن مسندل و جمع نمود
 و به از آن عمر جمع نمود و از طاعت و نماز و غیره کردی و بر سر ای ای بر پیش
 آمد و دیدند که در آن سبب است فریاد بر آوردند که بسید موی آی
 ای علی که ترا خدایه رسول صلی علی علیه چون آنحضرت در بر روی پیش کشید
 رفته پشت بزم آوردند که آنش در آن سبب ازنده و عمر آوردند که
 را رسید پس لم نسوا النضره نبی اگر در و از ده کشت به بخدا سوگند که آنش
 در در و از ده رنجم و آنرا ابو زیم چون فاطمه علیها السلام پیش داشت که آنش
 در آن مسندل و از ابتدا در پیش آمد تا یکتیم چون کشید و پیش از آنکه
 غایب شود و عمر جوان گذری ردی آورد که فاطمه در میان باب و بیرون
 انقباش در هم نشاند و ششم به از آن در بر روی سر ای آنحضرت بخیر و خیر
 بجانب سجده می کشید که فاطمه خود را به آنحضرت رساند گفت که بجز

که کند از کم که بخا این قسم مرا بختم ازین سنبل هر دو برید و بگوید
که بیکم است که ختم رسول الله و قد اوصکم بانها فادعوه و ساد
و ای بر شای قلم چه زود نیابت کردید رسول الله حال آن که حبیب
شمارا با تمام و دوستی با او است که هر وقت که چو آن کرده این سنبل
شدت بیشتر که در پیش عمر خشم هم یکی از آن کرد و گفت با این ^{داری} صبر
بزن بر آن شمشیر خدا در رسول چنان کرده بر شبت مبارک فاطمه زهرا که فی
قرنهای که در شکم داشت ما خط کشیم در رسول خدا از آن خیزد و خرداده بود ^{اورا}
محسن نام کرده و آورده بر شبت مبارک پس بسیار شده بعد از آن ^{السنبل}
بسیار مسجد بردن چون فاطمه شدت فرم تا خط خود در هر خط خود و دیگر ^{دیده}
خود را بخت نام بر سر روضه رسول خدا رسانیده و از آن فرموده ^{دیده}
نفسی علی رزاقها عونه قالها خرجت مع الزقات لا خیر صدک فی الحیوة

و اما ابی محمد ان مثل ابی جعفر بعد از آن فرمود که و اما شما عجب با ائمه علی
جسک ابو الحسن المؤمن ابو سعیدک الحسن بن حسین بن موسی
او احدی که بر او اجل اجابک لدیک واجب اصحابک علیک السلام
نما می یافتی الا ستم کمال العیر بعد از آن که را پست کرده با و از
در حبیب و احمد آه گفته از خود رفت چنانچه مردم را کمال شرم کردیم
سراحت نمود پس مردم با و از غنچه که از خود در دایره پند و استوار
آن هم می آرزیم امیر المؤمنین ابی کریم که در آن کس خود را
بست که ابی کریم آنحضرت فرمود که و اما ای ابی سعید لی فی
رنگم نمی خدایم که بستی نمی کنم حال آنکه بستی کردن از برای من
کردن است از آن پس ابی کریم را میرویس کرده گفت که یا یحیی فان لم
ضرب الذی فی عناک من آنحضرت رویی است آنس که فرمود

۴۶
الحمد لله انهم ان شيدوني فاني عبد الله اني رسول الله
انهم شئت كرهه كنهه كنهه دار كن هيت كن فز كن آخست
با فرمودن ان هم يكبار هيت آخست دار كن و در حال اني
هيت خود را بريت ان حضرت برانند ان حضرت رو به رسول خدا
كرد پس فرمود يا اي الم ان الم ان الم ان شيدوني كانه شيدوني
عبد الله عرض كن هيت كنهه كنهه دار كن هيت كن فز كن آخست
اي كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
شيدوني كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
خدا فرموده بودم ما روزي مريم كه روان بكنم يا اي رسول خدا
بر آمد و خلبه خواند در ان وقت كنتم كه حجت كه خدا بنا بر جان كنان
يا اي كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه

آن بیت چهار شب داشتند حضرت ابی عبد الله علیه السلام
سجده است که در آن وقت که او بر طیفه کبریا بجانب خداوند
وکیل ظاهر را که در فدا می بود چشمه ای کرد و کس از جانب خود
بر فدا که در هر چه بود و به کثرت خود در آن روز فدا پیش او کرد
که بر ابی فدا که چراغ می گئی از رخ او که از پدید رسید که فدا
سجده می گفتم این که گفته که غرض از اینها و از آنست در جمیع دنیا
از آنکه صدقه یعنی حاجت اینها برایش داریم و آنچه از ما می فرستد
فداست پس فدا علیه السلام فرمود که بر ابی فدا حضرت علی را
ای سپهر ابی فدا فدا کردی بر سر فدا بعد از آن فرمود که فدا کی را
از فدا که چراغی کردی حال آن که این که در فدا ابر او و در فدا
و این آن حضرت در این حالت خود داده اند از این است که سر از این

گرفتیم پس آن حضرت فرمودند که از کون حداسدس الکادرین یکی را
فرز و خدایتان از چو کاوانی ای یک گشت که چرا آن حضرت فرمودند که در
شهادت خدایتان حق او شهادت بنقل کردی چنانچه در کلام
و رسول او مدعیان ملک و مال آن کلمه خافین بود و تصرف در ملک
و اقامت صلحه او قه دعوی کرده از صفت او می گویی و از درگاه علی
و اگر رسول خدا فرموده که الشهد علی المدعی و اللی علی المنکر پس چه می گویی
چگونه گریه کرده گفتند صدق است و رسول خدا صفت با ائمه است
و دیگر اصلا صفت بجانب آن حضرت نه و صفتی مردم را نیز نمی گویند
صفت عمر که قتل بر او چون جردن شده و قتل بر او گفت که بدی از او
علی را با او و از حکایت او بجا آورده که اگر یک مجلس بگردد عین
هم مردم را با او شمریده می نازد و بداران عمر گفت که معلوم است

بر کشتن و کشت که جرات بر قل او نه اند که و کشت که خاله بر قل او نه
 که خاله نسبت تواند کرد و اگر این امر را بنقل آورد و بعد از آن رفت شود
 بر سه قریه و در فقه فقه آغا که در مردمان بسیار از آن بر گرفته اند
 و وقت فوت رسول خدا مردم مختلف شدند و بعد از آن علی بن ابی طالب
 مختلف خواستیم چون بعضی از انصار و بعد از آن ابی بکر و عمر و روایت
 و بعضی از آن صدق تصدیق ابی بکر ازین القاب کردند و بعضی از
 نبی خدا را کرده و در میان خود خواندند و آن باب است
 عدالت ابی بکر علی کل عهد و در حب علی الی محمد و در حب
 عدل و در حب و واقعت خواستند که از احمد و لا شریع و لا
 و حیم و هر دو کم بازم بدانند که انی هذا کشفه عن محمد و جابر
 مرد و نبی شده علی و علیان و بعد از او نبی و جابر

سجده رخ شود و بر من می محمد بن ملک او و السبحی
بر ایات خزان و سبب بگشاید که بیا افتاد است
که کدام به ای و فرستند بعد از آن حضرت کتابهاست
شکل بر این خط در اول ایات آن حضرت که آن حضرت نوشته بود
تسلط احوال الفسح هم من النجاة و اخذوا من اهل الفسح
و استغفار بنور الاسرار و اخذوا من اربط الطهارات الاغیاء
بمثل او زار به چشم خود البی انما رفکانی بکم تبس و دوس فی العجا
البی فی الطافه اما و اسلا اولی البی من علم صحت و کرم اسلم
تحت العبد بنو انیب من حدیث علی من جسم شکرکم افترج ابان
و اوش به کلمه فی قد عرفونی برودی العا که دارم بجهل بر خیر اکمل
محدود ضم ادا انتم فی روکم سنگین و انی حسیکم لاس لعی ای جرم

الى ان ينشئ البقرة والمخلفات وانتم تذكرون اخذوه جردوا راى
 قلت يا سبي من اسلم لى اخلف اخذوا علم في افراسكم كذا
 دوارا الود فان نشت بن فتم وان سلكم فكم خرج اب ابى طاب الموت
 سبهات بهما الساء الى اقال بن داود اما المدة الميت فوحى
 جوف بل كمال على الشمس النصف الربيع الطويل وسكنه الارب
 في فرائض الغمرات وسمع الكواكب وحركاتها من فرائض
 بالهوت الراس الفضل الى طالب اسلمكم الموالى تحت ما ازل اسلمكم
 في كتابه العزيز لا تخطوهم اضطراب الارض في الطوارى الجيد علمكم
 من بركم يا من على اوداركم يا بيتى ابى جدى حتى التى ابى جدى
 عندنا فامشوا فكم غدى كل غم فامشوا فامشوا فامشوا فامشوا
 ربه انهم فكم غدى كل غم فامشوا فامشوا فامشوا فامشوا

و خداوند کفری باریک چو در سال از صفا و با لب نه سر خدا عطا میباید
 و اگر که در غیر کم و اسلام علی مرتضیٰ الهی چون این نصیبان سر سید عظیم
 و در دل بی فکر چه شرم چو در اعلای غیب گفت که ای که ده حساب
 و باب خدا که در دوی طوطا شورش کردم تا کشید که انبیا
 باری که این اهل اعلیٰ تصدقات کنی و در میان کار دهم و در میان
 تندیات و ششده پس اگر از نوب حرب شود سیدانند که از عهد او بیا
 عطا می کرد که در راناب بخارست با اوست عمر گفت که ای پوکر
 این که شستم که نفس تو ایند زبون اینقدر ضعیف ترا امروز این
 که بر بالای خبر رسول خدا بر می آبی و عمر مردان تربیت کرده اند چه
 از مرد تنهای امر کنی او بر آید هر که از فرشتگان او در تمام افاضت شود و خط
 از بر عمر جمع کن و از صواحد و در و اعدا و در و اعدا و در و اعدا و در و اعدا

و بهای برابری خواهد کرد پس بزرگ است استعدادهای عمارت که می
از این طایفه است که این بسم نقل و نقل است و در این سید می
نجده است که می بینیم این سید که ترک کنی پس یکبار بهار او را در غلطه است
سکه نجده است که اگر او را سکه کند فلان مراد را برود و به دست چپ او کشیدیم
که احتیاج به ~~بسم~~ باشد و ما را از دقت حاصل نیست الا به
این که نیست و دریم آن که این شش در و صیت کرده که جنگ کن
سیدم آن که بجهت ام ازین قابل نیست که کسی ازین صفت او نشاید
که اگر اینانی بر دین از غلاف با نسل نقل و به دست و در آنکه دنیا
ستیز از زندگانی بی نیست و بزرگ است که ای عمر که در او شش که در او است
با جمیع شکر که نجده بر آید که به دست بهار آید و دریم و او به دست
و جمیع سواد و در شش که در او است که در او است و در شش سواد

و او اندامه که با این جمیع این مردم را میریت خود پس می علمای آن
 که او را بجل خود کجا آرید و چنانچه او ترک ما کرده ترک او کنید و قتل
 سزور مشوید که او جاسارت قتل علی توانم کرد و بر تقدیری که می قتل او
 مغیر با بر آل عید مناف بسیار اند و فتنه لاکبر و مردم از او بر
 و این امر از دست ما می رود و بدید از این کشت که کشت
 خاله را طلب کن تا با و درین باب شورت کنیم بعد از آن هر چه از وی
 چنانکه پس کن خسته ده او را طلب خود به بر دل ساری خودش بر د
 و چون خاله در آمد او بگوید عمر بر خسته با او واقع بسیار کرده و کنش
 ما را با تو رجوعی است بهر که اسجاست کنی قتل را خاله گفت جمل مردم
 قتل علی بن ابی طالب کشتند که بی بی است و چون اسرافت عمر که زوال
 بر سر است و افش کن خود را گفت که میردی پسند از امر او سزونی

که بنده سلام رسانید و گفتم ای ملا، یا منور یک آن قبول کن
 این کبریا که این بنام رسانید کند قلی لولا ملک برهما اسد فرقیل ایمن
 و ان طیر الما فرس منور انکه صبر ترا که خدا ابرو رحمت کنی بگو که بنام
 دینی بر من باشند باشند در مرا تو انکه گشت پس قلی یا کبریا طیر
 یا فری که در انکه در حال ملک را رسول خدا امیر اقبال است خبر داد و بر من
 که انبیا را بر من نیست اما چون که قبول خود که انحضرت را قبول
 ابرو یکبار گشت که دفت غایب که با خا تر دیکر است باید که تو در یک
 در دفت غایب بر من که من سلام را دم و شمشیر کشید کرد او بر من
 چون روز دیکر شد که شمشیر خود را بطریق فرمود آمد و در جلوی من
 چون ابرو کشید نشست پیش من از این امر از دفت ان که خدا کرد
 و از اختلاف خودم با من من نشسته در یک نزد بهجی که نزد یک است

انقاب برآمد بعد از آن روی کرد و گفت که ایا مسلم خلد و امیر
 میسر کرد انم که بایر کند آنچه خلد بایر می شود بعد از آن سلام داد و باز
 رسانید پس حضرت امیر رو بجا کرد و فرمود که ای خلد و سید که ای پسر
 امر کرده بود گفت بجز آنکه که اگر او نمی بگوید من کردن تا پیش من
 حضرت امیر رو بسته خلد را گرفته در نیم کشته و در چپه چپ خلد
 بعد از آن او را کرده بر زمین زد و دست مبارک بر کوی شوش نهاد
 در شش در که دزد محال بود بر میگفت که این است خورشید و دست
 محمد بر بلاست احوال بعد از آن هر که اراده میکرد که خلد را از
 بیرون آورد حضرت نکاحی غصب کرد و بوی اوی کرد که آن شخص را در
 پیش آمدن خود پس او برگردید و بیاس کرده گفت که عجم رسول الله است
 از احکام فی خلد می شناسد آنرا گفت سالک بید و حق امیر

بعضی دل بکدامها افتادند خالده او بعد از آن بیان برد و بستم
 پس آنحضرت از روی سینه خالده برداشتند و بفرموده فرمودند که این
 بحث را کتاب من است پس من بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
 را نقل کرد اینی ای پسر صفا که حشید اگر بگوید ای کتاب الهی
 سبب کوفه بودی که این چنین فرمودند و اینها را چه بگویند
 و پاک رسیدارشی حاضر و متنازع کردند و اگر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بودی من بعد از آنکه حاضر گفتم تا امروز رسیدارشی که بپایان آمد ام یکشنبه
 از روی خالده بعد از آن عیسی روی بوی آورده گفت که امان است
 منفرده و ترکا نیایشی علی وجه ماهر می بخداوند که اگر کسی شب
 تا بیکشنبه ام ای از قوم تو که زمره باشند که در روی زمین ضم می نمایند
 بعد از آن خالده را از دست آنحضرت خلاص کرد و در آنحضرت از دست

[illegible]

علی التبعی و مصیرت من علم العیظ علی امر من العظم المملک حبس السار
 و ما فی فی الابا سر نکست و الجواب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 بعد از آنکه این جانب شد از قیام امری که در ایام شاه واقع شده مذکور می
 شود و آنچه در ایام ابی که واقع شده کی مثل ملک بن نیره بود و آنچه مذکور شد
 در اورا می بیند این که باشد و بر خلاف را بر سر او فرستاده و او را که
 در خارج و داخل مذکور که از جمله او بر می آید و او سر کند و در میان که گفت
 که با نزدیک از ارم که است بهمان نام و در قبیل او خود آمده و به نام
 در طعم خود و نزدیک از آنکه خاطر جمع کرده هر کسی موضع خود در خانه خواب
 بهی بر سر ملک بخت آمده است و جهان شب باقی او و در آن کرده
 به فی قبیل او را با اسباب زمان و فرزندان او عادت کرده و پیش او کرده
 او بر کرانه را با اسباب عادت کرده و در میان آنها را عادت و ملک که گفت

و زمین البت خرابند از خود برده و دخول کردند از راه عمده و اسطوخودوس
 بن بزره داشت حصه در قسبول کرده و بزره بنیستند به از آن نزد
 او بکر زده گفت که این امر بقانون اسلام هست نزد ما حکم خدا و این حق است
 بشما و غیره و شنبه از رسول خدا اگر گفت امرت ان اقاتل الذین ظنوا
 انهم لم یسلطوا فی رسول الله و اقاتل الذین احضروا فیهم و هم یخافونهم
 و تصرف در امران البت حرام و دخول از دایع البت رافع و زنا و غیره
 به غم او بکر در جواب گفت که خاله و دست از اهل اسلام در بیخ خدا
 و این باطن سخنان که را بنده چون نبوت عمر و سعید در اجم خلافت
 و اسباب ملک بن بزره پیشین بکسر که بود گفته و امرت او را
 از بیخ او و بزره و زنت که بشارت آورده بود و زوجه پیشین بر که بود که
 حق آن که بعضی از آن خال بستر شده بود و زانت را گرفته و بستر اهل آن

پس اگر کسی را از آنکه نامل و انصافی نسیم می باید در استیصار او کان است
 و اگر آنکه بفرموده عیشیه او کا فرموده پس احوال و اسباب او در زمان
 و فرزندانش را که پس از آنست کرده بود و بسلیمان داده بود و سلیمان
 علیه السلام فعل کرده و در ازواج ایشان بعضی از آنها حاضر شده و عیسی
 از قندهار به آنجا آمد و آنجا که در نزد سلیمان بود و بنا بر کوفت و در میان
 بندهام حجت و دلیل بر سلیمان و بر کمال کرد و انبیا و یکی دیگر که در ایام خلافت
 واقع شده که از نصیحتهای ضعیف است اینها حضرت فاطمه است نبی است
 و بر سید و آن مرد و فک از تصرف او با وجود آنکه در تصرف او بود
 از کوه اعلی و بعد از آن که این حضرت را در میان قبول کردند و در دنیا و
 ام این باقی اهل بیت کردن و نگاه جدا و بیت مسجد که در حق فاطمه دارند
 که مخالفت و مخالفت فعل کرده و آنرا که فاطمه بنده می فرمود از آن خداوندی

قصه از می آمدن اینی غلام به پاره البست از علی پس هر کسی که او را برنج می‌خورد
 بخانه پخته و سر که بر او برنج نهاده اند بخانه پخته باشد و در آن صیبت که با طعم
 آن است صیبت لطفیک و برضی رضا که با وجود این مزاج است از آنرا طعم
 بلکه بیشتر و باور آنجی بخاند که وقت حلیت صیبت که که مرا چنان
 که اینها واقف شوند که با و با ناری صیبت که که پخته و سر که
 آن لیس بود و آن سر که لیس است فی البیاض و الاخره و اولهم خدا با
 پس بعد از طعم را که این رقم حق طعم بردند از آنرا طعم که در زمانه است
 آرزو و بیک رفت اگر کسی با وجود این مزاج است این لیس و آنرا وجود
 خواهر بود مرزا با درنی آید و بعضی غدا حق زهر آوردن و بعضی
 یکی دیگر از بعضی آنکه چون بیک در خلافت قرار گرفت زایل می‌گردد
 و صفت مرز در سر در عینه خود متفرخ است و مرستان آن را که می‌خورد

بر احکام شریعت ظاهر است بواسطه آنکه مصروف اموال صدقات
 بنا بر قول خدا و رسول خدا و در مسایل است و اینچگونه ام ازان صدق و
 پس تصدیق او در آن بر خلاف قول خدا و رسول باشد و اکل آن
 و دیگر از بر عهد آن که فرمود که سادی نرا کند که در مینه بر که از ایاست
 پس سکن خزان غنیمت زاده باشد چه جاورد و هر که ترد او ایا بود و چه
 می آورد و که گواه عدل داشت پس که آیه فرامیست قبول می شود
 و اینجه معلوم می شود که کسی که علم بنسبتین داشته باشد به شریعت و اهل حق
 اولی خواهد داشت پس کسی که علم نماید بنسبتین با شریعت و اهل حق
 بحکم دین صدقه ازل است پس اگر کسی کند بنسبتین ازل است و اهل حق
 که در علم حکیم با ازل است و اهل حق هم اهل حق و چگونه حکم بنسبتین است
 و اطمینان او چگونه واجب باشد بر این و خصوص بر آن که علم

برین برآست و بکارین که گواه مدل طلب می کرد و آیت است ای دراک
نمی گواه نمی است قبول نمی کرد و مسدوم می شود که گمانش این بود که
مثل این آیت بیات می تواند ساخت و حال آن که منسوب به
فرموده که علی این صحبت ایمن و الانس علی این با خبر است مثل هذا القرآن
با تو باشد و لو کان منضم لبقی غیر از غایت جهل معلوم
براسطه آن که این آیه کریمه شنبه بود و آنکه باور نداشت و اگر کسی
ایجابات قابل حکومت او باشد قابل جهالت خود شده باشد و اگر
برعکس آنکه در وقت دعوت خود صحبت کرده که او را در وقت
بعدی آنحضرت فریاد کند با وجود آن که ضایع امر کرده که بی ادب
نمی اخل خانه آن سرور نشود و حکم بیات آنحضرت حال غایت
آنحضرت را حدیث بر آن نشود هر قدر سارک آنحضرت در

حضرت پس آن دو کس که بر من دل آن حضرت از روی صحبت
 در آن منزل مرفون شده باشند و می باشند بواسطه عیال
 نه ابتداء اگر آن منزل چنانچه می آید سنت می گویند
 می باشد پس بدین وجه و ابداً ازین سخن که ذکر را از غایتی که
 بیکدیگر نمی باشد الا باینکه از دست از کف صدقه با جمیع
 سید ارحم و انجازه می باشد صدقه است و خانه را می باشد می باشد که اگر
 و اگر گویند که عایشه باریش گرفته باینکه آن سر و ک آن حضرت است
 و به سیدنا می آید که یک اندر صورت ابابکر و در آن منزل
 بابت صدقه و تجویز سیدنا با ششم پناه ازین سخن که در دینی که
 آوردند که یک خطه در سیدی خورشید می آید خطه که از عایشه
 ام المومنین است با کرده سیدنا و تنقی شده اند و تا موت آن حضرت

تیماران کردند گفتند که بسیار در این موضع که جایست که این
ایام حسن پهلوی پیش سجن شد در وقت که شهن ابرو محمد در این موضع
بر سنان میخفت و در وقت که شهن حسن آن موضع بر یکدیگر ایستاد
محمد رسول الله علیه و آله و سلم از میانها که در ایام محمد و اشیاء از حدیث
تفسیر احکام صلوات و اذان یافت احکام وضو و پنجشنبه بر علم
در این مکتب است که این امور در ایام حضرت رسالت پناه میگردید
در ایام عمر قریب است و در این اشیاء پنجصدی این سنت نقل کرده
این اختلاف که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اذان می گفت چنانست
همه رسیده گفت اذان این بنیاد از قد بواسطه آن که سواد مردم آنقدر
نیکی کرده ترک میگویند چه هرگاه که مردم دانستند که این اعمال
مستحب است بگویند که بیشتر از صلوات شده و جادوی کنیم بعد از اذان

می علی خیر الله صلوٰه جبر من الموم ی ی ان وضع کرد و اهل سنت علی
 کرده ترک قول خدا و رسول کردند که با که در احکام و غیر از خدا و رسول
 و دیگر قول این آخرت و امانت نه نصب کردند پنجاه اولیای او از
 واجب بود که بیست و نه با آنکه اجماع کرده اند این نقل از اهل بیت خبر علی
 با آنکه اهل بیت گفته اند که قول این خدا احمد صلوٰه و بیست و نه نبی که در
 پیشین که نقل کرده اند و غرض در امر واجب بود که آمده که در
 دیگران که امر کرده مردم را بجهت بسن در نماز و پنج وقت بود
 از اشیع هم کرده و دعای است بود در ادیان اهل اسلام نبوت که گفته
 پنج شهادت که عمر و زنی بخت بیگیت اما نفع من الیوه و
 تسبیحها هم انقلب ملک نبی را از بود چرا و چند می شنوم که
 بیستم آیه آنها در شهادت اهل کیم نامردم اهل علی می کرده باشند

این حضرت غضب آورده شده فرمود که کفر فی الجواب است
بیان و غیر اینها می بینید پس می بینید که اگر می بینید
این نام بر آنه دروغ و بیست و ختری می بود چون آن بود و در آن
با کجای طرف شده بود و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ
سند نه عمرت که سن از احرام کرده نه از آن می کنم و هر که از سنل آورد
او را عتبت می کنم نهحت این امر استیجاب و توضیح از دو جماعت
خامری شود که حلال کنند این دو چیز خدا و رسول از دو حرام کنند
بأنسل این سنت ترک خدا و رسول که ده اند و قبول این سنت
و بکار از چهار مقام که ابراهیم علیه السلام است و صورت آن خضبت
که آن سنگی که ابراهیم علیه السلام در وقت سخن خذ که با می کرد
آن نهاده بود که آن سنگ را مقام ابراهیم علیه السلام سکون

ابراهم در آن موضع بود که از انعام جانب چپ برین عالم می
و در ایام جانب کفار آن تمام را از آن موضع برداشته بن موضع
است آورده نصب کردند و حضرت رسول العزیز ص بر آن فرستاد
آن سنگ را ازین جهان موضع که در ایام ابراهیم علیه السلام بود و
نصب کردند که امر قدس است و آن سنگ چنانچه حضرت
نشان مافوض بوده در ایام ابراهیم برین حال خود بود چون وقت بمر
گشت آن سنگ را برداشته به مکانی که در ایام جانب کفار
خفت گرفته بودند و در نزد منزل که در وقتی که عمر آن سنگ را
که بنام علی علیه السلام که استند و در نزد ایشان تمام بود
شخصی آمده گفت که آن روز که بنام سنگ را برداشته و
آورده از اصل خانه تا آنجا آورده و تمام شده ام و آن

عجب نموده و انگان احمود و مستنک را باز همان موضع که در ایام بزرگ
داشتند و اما آنچه در ایام خود واقع شده بینما از جلالت احدیال مردم
از روی ظلم که از افاضل زکوة متقاضی گنید و ضرر این اسلام زیاده را
از اشیای بشری و شش بجز هر چه با احوال سنیان که بواسطه این امر
و با نون مردم که بر سر آن ریخته شده و درین باب حضرت خیر
که کافی است که کل این اشیای بدالزل فی شش ایام بدو تفسیر و زیاده و زیاده
الی یوم القیامة بر غیران تخر الی الی بشتیعی و زره بی هر که اختراع
در احکام و این چیزی را که آن خرد و این نبوده و بشتیعی بی این که این
علی بخانه آن کی که این کی کند تا روز قیامت بی اگر ارکانه و کل شود
بی و آیه از آن که بی کاتبان و طالع آن باشد که بشتیعی
در کفری نیست و که در حواله که هست از آن که گفتند و بشتیعی

گمان از که در آن موضع رعی کنند. خبری که میزند و خبری که پس آمد و در آن
 که آن حکم بر اهل آن مردان به حکم باشند و این چنان بود که حضرت علی
 از کمال ازاری که از ایشان شنیده بود فرمود که مردان به حکم را با پدرش
 بسپارد و کند سلطان محمد اتفاق نموده و چه برهم ایشان را فرمود
 از منبر را نزد ایشان نمود سلطان بود و فرمود و ایشان را
 پس آمد و در آن کمال حرمت و عزت داد و راقی و قاضی
 خود کرد و این حالت حکیمت باصل است و پناه بخدا از مخالفت رسول خدا
 و در یکی از بهجت های عظیم بر نفس مصیبت و عیب است که در آن
 خدا که بسوزد و چنان زد که مرد خود را با پدرش که فراموش کرد
 و این بهجت از آن است که در این از بهجت می کنند و این بهجت
 اسکن الاخری فی الحوائی الدنیا و دم الدنیا رود و الا الله الدنیا

بنقل و حمل او و بگری زدن و برین پیرست و این چنان بود که روزی عثمان
بلاهی سپید و در بجه حضرت رسول خدا و خطبه خواند که ما برین پیرست
برویم و بجه برین شریف عثمان بلاهی سپید و آمده از غیب او و
از غیب پیرست خواندند و پیری بر شکم او میزد و اعرابان از پیرست زدن
مردمی کردند و آن که به پیرست شکم میزدان که همان مرد است که پیرست
بر آن نقل احسن از داد و اندر هر روز قیامت و بگری آید و ک
در اندر ابو ذر غفاریت از مردم خدا هم رسول خدا را آن که احسن
بجهت از غیب است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این از غیب
آن از غیب از غیب است و پیرست که است به پیرست و پیرست که پیرست
و در دست میزد و چهار کس از اصحاب من امر کرده مرا این
پیرست را نشان داد و دست و از پیرست که پیرست که پیرست که پیرست

آن حضرت فرمودند که علی سید عالم و المصطفی و ابوبکر
 که ابوبکر از آن جمله است که خدا و رسول او را دوست دارد پس آنرا دوست
 از خود خدا و رسول بشمارد اگر کسی غایب باشد او را نداند و بفرود دست
 بردگی مثل خطبه است از يوم النجوم و خداوند که در جمیع آنرا که بود و در میان
 و با هم خلافت داشته و اقیق شده و ذکر جمیع آنها مکن بود و باطل آن است
 خلافت ایشان قریب است و چهار سال بود و کم روزی پس از آن
 که امری احداث کرده باشند و جدا آنها محوط است فی کتاب فیصل
 و در توقیعات الهی کسی را که سعادت امیری و قدری بختی بر او است که در
 سبب از آن است و اگر در اینجا از آنکس خلافت ببرد
 و بختی که باقی است بختی که بختی است بختی که بختی است
 که در ردی بود و بختی که بختی است بختی که بختی است

